

رفع شہادت

باگزیدہ ہائی از سیانات

(قسمت چہارم)

حضرت آقای حاج دکترونور علی تاباندہ (مجنوب علیشاہ)

شصت و پنجم

فهرست

رفع شبهات باگزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)

صفحه

عنوان

۵.....	موسیقی و سماع.....
۱۴.....	جن.....
۲۰.....	رمل و اسطرلاب و اطلاع از آینده.....
۲۳.....	کار و بیکاری.....
۳۲.....	خواستگاری و مهریه.....
۳۶.....	اختلافات خانوادگی.....
۴۳.....	طلاق.....
۵۱.....	استخاره.....
۶۰.....	خواب و تعبیر آن.....
۷۶.....	فهرست جزوات قبل.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

موسیقی و سماع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

آداب این سلسله همان آدابی است که در دستورات حضرت شاه نعمت‌الله ولی گفته شده و بعداً هم رعایت شده است. دلیل اینکه سماع در این سلسله نیست، این است که سماع از خودبی‌خود شدن است و در این حالت قدرت تشخیص کم می‌شود و حال آنکه درویش باید با حفظ قدرت تشخیص، به عوالم معنوی پی ببرد و بدون اینکه هیچگونه وسیله‌ی خارجی مثل: سماع یا موسیقی خاصی باشد، بلکه با شنیدن اشعار عرفانی و با توجه به ذکر خود به عالم بالا متوجه شود.^۱

مسأله‌ای که اعتراض می‌کنند و به ما ایراد می‌گیرند، سماع است. سماع یا سماع فرق نمی‌کند، و به فارسی هر طور خواندید معنی آن فهمیده می‌شود. برخی درویش‌ها هم انتقاد می‌کنند که شما چه درویشی هستید که سماع ندارید؟ مولویه الان هم مثلاً جلسات سماع را تشکیل می‌دهند. بعضی دیگر می‌گویند سماع خلاف شرع است!

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۴/۱۲ ه. ش.

اصل سماع موسیقی است، خود موسیقی را نمی‌شود گفت حلال یا حرام است تا نوع آن چطور باشد. مثل اینکه در مورد سینما نمی‌توانید بگویید، همان وقت‌ها هم که ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند سینما حرام است، من می‌گفتم نه! در سینما فیلم‌های خیلی خوب هم نشان می‌دهند حتی یک فیلمی راجع به مراسم حج نشان دادند، کسانی که شب از سالن سینما بیرون می‌آمدند یکدیگر را حاج آقا صدا می‌زدند، خیلی فیلم جالب و خوبی بود. بنابراین ما الان فیلمبرداری می‌کنیم و خودمان نگاه می‌کنیم. فیلم را نمی‌شود گفت حلال است یا حرام، همینطور موسیقی را نمی‌شود گفت حلال است یا حرام. آن موسیقی‌ای که انسان را از یاد خدا غافل کند، ولو یک‌خرده غفلت بدهد آن حرام است، نه هر موسیقی‌ای؛ خوراکی هم همینطور است. اما آن موسیقی‌ای که انسان را به یاد خدا بیندازد حلال است، نه تنها حلال است بلکه خوب است، مثل غذاست که می‌خوریم.

سعدی در گلستان راجع به سماع می‌گوید: «اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب». یک دستگاه موسیقی هست در عربی به نام حُدّی، مخصوص شتربان‌های ماهر. همانطوری که الان آژانس‌های مسافرتی زیادند و کم‌ارزش شده‌اند، آنوقت‌ها خیلی شترداری قیمت داشت، شغل مهمی بود. شترداران عرب بلدند، آواز می‌خوانند با آهنگ حُدّی، به جای هی کردن شتر، این شعر را می‌خوانند. این مسأله را در

داستانی گفته‌اند که به شتربانی باری را دادند که از بغداد به اصفهان ببرد، او با یک قافله شتر و چند شتر جمّاز حُدی می‌کرد و شترها می‌دویدند. توجّه کنید بغداد در کجای نقشه است، اصفهان کجا؟ کمتر از یک روز طول کشید تا بار را بردند ولی به آنجا که رسیدند همه شترها از خستگی افتادند و مردند. منظور، موسیقی این اثر را دارد. اینکه می‌گوید: «اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب» معنی‌اش این است. یا سعدی می‌گوید که رفیقی، دوستی بر من ایراد گرفت، که ...

دوش مرغی به صبح می‌نالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را

مگر آواز من رسید به گوش

گفت باور نداشتم که تو را

بانگ مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح‌خوان و من خاموش^۱

در آیات قرآن است که يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، آنچه در زمین و آسمان است تسبیح خدا می‌کنند. تسبیح داریم و تحمید، الْحَمْدُ لِلَّهِ داریم و سُبْحَانَ اللَّهِ. تسبیح یعنی منزّه است خدا، یعنی

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، قطعه‌ها، صص ۱۰۵۸-۱۰۵۷.

آنچه خدا کرده درست است، منزّه است. حمد یعنی ما می‌فهمیم و سپاس خدا را بجا می‌آوریم، همه‌ی نیکی‌ها از اوست. حالا می‌گوییم همه‌ی جهان تسبیح می‌گویند، حتی آنچه هم که ما صدایش را نمی‌شنویم، الان در و دیوار همه تسبیح می‌گویند، ستاره و درخت سجده‌اش می‌کند وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ^۱ که می‌گویند همه‌ی اینها تسبیح می‌گویند. مرغ یا پرندۀ ای که تسبیح می‌گوید خدا صدا هم به او داده که با صدا اعلام کند، ما از این صدا یاد تسبیح او می‌کنیم و یاد تسبیح خودمان می‌افتیم. بنابراین موسیقی‌ای که انسان را به یاد خدا بیندازد از این نوع است که:

[بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی]

می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

پس خود این موسیقی را نمی‌شود گفت حرام است، اصل هم بر این است که هر چیزی خدا آفریده حلال است، آخر موسیقی چیست؟ نشستید کنار جوی آب، یا از رودخانه‌ی کوچکی صدای آب می‌آید، باد هم می‌آید، از وزش باد در درخت‌ها، صداهایی به وجود می‌آید. این صداها را ما اگر به‌عنوان تسبیح خدا بگیریم چه ضرری دارد؟ این صدا چیست؟ موسیقی است. حالا به‌خصوص رسم است که موسیقی‌دان‌ها موسیقی‌ای که درست می‌کنند یک اسم برایش می‌گذارند. می‌گذارند

دریا، توفان، آب و یا این موسیقی سنفونی کسوف که اخیراً آقایان سعید شریفیان و چکنوااریان به یاد امام حسین علیه السلام و عاشورا ساخته‌اند. از جلوه‌های طبیعت اسم می‌گذارند. وقتی خود طبیعت صدایش درمی‌آید، تسبیح می‌کند، آیا ما اگر از این لذت ببریم عیب دارد؟

یکی ایراد می‌گیرد مثلاً می‌گوید مولوی به بازار مسگرها رفت و صدای تق تق تق شنید و حال سماع به او دست داد، شروع کرد به رقصیدن و بی‌حال شد و افتاد. اگر کسی آن حال معنوی را داشته باشد صدای تق تق مس هم در او حالت سماع ایجاد می‌کند مثل آن شعر که می‌گوید:

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که نقش خویش گم شد از ضمیرم

اگر کسی اینطوری باشد به هر تلنگری که به روحش می‌خورد، به‌قولی فیلش یاد هندوستان می‌کند. مولوی که جز خدا نمی‌داند، نظم این صداها او را به یاد خدا می‌اندازد و نمی‌شود بر سماع او ایراد گرفت. اگر هم ایرادی دارد بگویید مولوی اعصابش ضعیف بود. قبول می‌کنیم ضعیف بود، ولی به من چه؟

بنابراین سماع تا مدّت‌ها در طریقه‌ها مرسوم بود. البتّه این بشر دو پا از هر چیزی می‌تواند سوءاستفاده کند و کرده و می‌کند و خواهد

کرد. خداوند به شیطان می‌گوید: *وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ*^۱. خلاصه شیطان در نماز ما شریک می‌شود، در روزه‌ی ما شریک می‌شود، در معاملات ما شریک می‌شود، می‌تواند شریک شود. ان‌شاءالله که شریک نشود و خداوند به ما این قدرت را بدهد که شریکش نکنیم.

سماع چون یک مسأله‌ی دنیایی است، شیطان خیلی خوب می‌تواند در آن شریک شود. مایه‌ی سماع هم موسیقی و اشعار است. برخی اشعار که فراوان هم هستند، اشعاری هستند که انسان را از یاد خدا غافل می‌کند و به یاد خودش و بدن خودش می‌اندازد. موسیقی هم همینطور می‌تواند باشد که دشمنان به اسم سماع گفته‌اند.

توجه کرده‌اید راهنماهایی که باید عده‌ای را از کوهستان‌ها بالا ببرند، اینها راه را بلدند، لذا یا خودشان جلو می‌افتند یا به آنهایی هم که خودشان نیابند، می‌گویند راه اینطوری و آنطوری است. فلان جا راه خیلی باریکی است که خطرناک است، خیلی ملایم باید بروید، خیلی آهسته بروید. این توصیه را خداوند هم به‌عنوان یک راهنمای کوه به ما کرده، می‌فرماید: *فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ*^۲، عقبه یعنی گردنه، یعنی همان راه سنگلاخ و باریک. راهنمایی که می‌خواهد همه را ببرد، نگاه می‌کند به گروهی که برایش معین کرده‌اند، در واقع خدا معین کرده. چیزی نیست که به اختیار باشد. اینها همه پیر و پاتالند، موهای

۱. سوره اسراء، آیه ۶۴.

۲. سوره بلد، آیات ۱۲-۱۱.

سفید، پای شل، عصا دستشان است (حالا این را مثال می‌زنم). وقتی راه می‌افتد، می‌رسد به یک دوراهی. می‌گوید اینجا خیلی باریک است ولی هم منظره‌اش خوب است هم زودتر به مقصد می‌رسد، اما خیلی خطرناک است زیرا راه باریکی است ولی این راه دیگر، کمی دورتر است و پهن هم هست. نگاه می‌کند می‌بیند این گروه، مردی اینکه از آن راه بروند نیستند، لیز می‌خورند و می‌افتند، راه دیگر را انتخاب می‌کند. حضرت شاه نعمت‌الله اینطوری بود. به این گروهی که زمان خودشان به نام نعمت‌اللهی مشهور بودند نگاه کرد دید در این گروه کسانی مثل زید صحابی پیغمبر که در نماز چرخ خورد و... (مثنوی داستانش را آورده) یا آن مالک اشتر، یا آن عمّار یاسر، یا آن ابوذر ندارد. اینها را اگر از آن راه باریک ببرد، (خودش رفته بلد است) چه می‌شود؟ خطر دارد ممکن است خیلی‌هایشان بیفتند، این است که می‌گوید از آن راه باریک نمی‌رویم، از این راه می‌رویم. یکی از این راه می‌رویم‌ها این است که سماع را تحریم کرد. حضرت شاه نعمت‌الله گفتند در سلسله‌ی نعمت‌اللهی سماع نیست. یعنی چه؟ یعنی آن راه باریک راه زیبایی است ولی خطرناک است.

اما از فواید سماع نمی‌شود غفلت کرد. ایشان غفلت نکرد. رسم شد که اشعاری با آواز خوب در مجالس فقرا بخوانند، در واقع این جایگزین آن سماعی است که داشتند، البته اصل، این ریتم یا آهنگ

است. ولی چون اگر با این ریتم و با موسیقی مطلبی بگویند بیشتر در ذهن می‌نشیند بنابراین گفتند اشعار شعرایی که شناخته شده هستند، خوانده شود. البته شعرش را هم باید توجه کرد که چه شعری باشد. از شعرای عارف باشد. حافظ، سعدی، مولوی، عطار، سنایی اینهایی که همه می‌دانیم چه کسانی بوده‌اند. بنابراین این مجلس درویشی ما و خواندن کتاب با آهنگ، یادگاری است از فوایدی که در سماع هست.^۱



موسیقی عبارت است از تنظیم و هماهنگی اصوات. کمااینکه هماهنگی رنگ‌ها در نقاشی، هنر می‌آفریند. و هماهنگی و همراهی مصالح و مناظر در ساختمان‌ها موجب هنر می‌گردد. در صدا نیز این وضعیت وجود دارد. نظم و هماهنگی اصوات را موسیقی می‌گویند. البته موسیقی ممکن است دو نوع باشد: موسیقی‌ای که انسان را به یاد خدا بیندازد و موسیقی‌ای که انسان را از یاد خدا دور کرده، در شهوات فرو برد. آن موسیقی‌ای که انسان را در شهوات فرو برد «غنا» نامیده می‌شود و غنا حرام است. و همین امر در مورد سایر هماهنگی‌های هنری یعنی در نقاشی‌ها و عکاسی‌ها وجود دارد، کمااینکه عکس‌ها و نقاشی‌های اماکن متبرکه انسان را به یاد خدا می‌اندازد و نقاشی‌های دیگر ممکن است از یاد خدا دور کند و مضر باشد. بنابراین موسیقی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۵/۴ ه. ش.

مطلقاً حرام نیست بلکه نوعی از موسیقی که غنا باشد حرام است. ولی به هر جهت چون آمادگی و امکان انحراف در موسیقی بسیار است و تشخیص حدّ حلال و حرام آن مشکل می‌باشد، لذا بطور کلی استفاده از هرگونه موسیقی‌ای که با آلات موسیقی ادا می‌شود و اصطلاحاً به آن ساز می‌گویند، در مجالس فقری صحیح نیست. و در مجالس فقری فقط خواندن کتاب با آواز مجاز است و غیر از آن مجاز نیست، برای اینکه انحرافات رخ ندهد.^۱

جن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

از شیاطین جن و انس باید ترسید: الَّذِي يَوْسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ.^۱ بطور کلی به هر چیزی که نسبت به حواس ظاهری ما پوشیده باشد «جن» گفته می‌شود مراقب ایمانتان و صحت آن باشید.^۲

پرسیده شده که جن چیست؟ در کنار این پرسش هزاران پرسش دیگر وجود دارد. جن در لغت به معنی پنهان است. مجنون که می‌گویند، یعنی جن زده، یعنی کسی که عقل او در پرده رفته و پنهان شده است. بنابراین می‌توانید برای هر چیز پنهانی لغت جن را استفاده کنید. مطالبی در مورد جن از قرآن فهمیده می‌شود و البته هر چه قرآن فرموده درست است، ولی خیلی چیزهاست که در این مورد نیامده است. ما نمی‌توانیم از خود مطالبی را به قرآن اضافه کنیم، همانطور که می‌دانید، آن مطالبی که در قرآن آمده برای ما کافی است، آیه‌ای در مورد روح وجود دارد که می‌گوید: وَسُئِلُوا عَنْ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ

۱. سوره ناس، آیات ۵ و ۶: از شر وسوسه‌ی، وسوسه‌گر نهانی، آنکه در دل‌های مردم وسوسه می‌کند.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۵ ه. ش.

رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا^۱، از تو درباره‌ی روح می‌پرسند. بگو روح از امر خداست. کلمه‌ی روح در قرآن هم به معنی جان و حیات و هم دالّ بر روح‌الامین است. روح‌الامین، روح امین خداوند است که پیغام او را می‌رساند و مثلاً می‌فرماید این پیام را به ابراهیم خلیل ما برسان. در هر صورت، آن روحی است که امین است. قرآن می‌فرماید: از تو راجع به روح می‌پرسند (حالا یا درباره‌ی روح‌الامین یا معنای دیگر آن، هر دو را می‌شود گفت) بگو: روح از امر خداست، یعنی بشر که خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ^۲ (بشر را از گل آفرید) و خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ^۳ (شیطان را از یک شعله‌ی دودآلود آتش آفریدیم) همه‌ی آنها را آفریدیم، ولی روح از هیچیک از آنها نیست، روح از امر پروردگار است، یعنی همین که گفت و آن کاغذ در بسته را به روح‌الامین داد (البته در بسته هم نیست، باز است) و فرمود: بگیر و ببر؛ همان موقع، روح از امر خدا ایجاد شده است. در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: در این مورد علم اندکی به شما داده‌ایم. حالا چرا کم داده است؟ برای اینکه ما عالم غیر مادی را نمی‌توانیم خوب درک کنیم. البته بعضی از بزرگان بشر به عالم غیر مادی هم دسترسی دارند، ولی همیشه در آن حال نمی‌توانند باقی بمانند، این است که علم کامل ندارند، سپس می‌فرماید: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ

۱. سوره اسراء، آیه ۳۰.

۲. سوره رحمان، آیه ۱۴.

۳. سوره رحمان، آیه ۱۵.

الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.^۱ بنابراین تقریباً همه‌ی چیزهایی که به نحوی با روح ارتباط پیدا می‌کنند و جنس آن از همان جنس است، علم ما در مورد آنها خیلی کم است. در قرآن سوره‌ای به نام جن وجود دارد که در آیه‌ی اول آن می‌فرماید: قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا^۲، بگو به من وحی شده که یک گروهی از جنیان، قرآن را شنیدند و گفتند عجب قرآنی است. حالا در اینجا یا خود پیغمبر نمی‌دانست که غیر از این انسان‌هایی که به فرمایشات او گوش می‌دهند، کسان دیگری هم به او گوش می‌دهند و یا اینکه می‌دانست و نمی‌خواست خبر دهد که عدّه‌ی دیگری هم به حرف‌های تو گوش می‌دهند. در اینجا خدا فرمود: این مورد را به مردم بگو، به‌رحال فرق نمی‌کند که پیغمبر می‌دانست یا نمی‌دانست، علی‌القاعده می‌دانست، چون دلیل دیگری وجود ندارد که پیغمبر در این مورد ناآگاه است. قرآن در دو قسمت راجع به این مسأله سخن گفته که یکی سوره‌ی جن و دیگری هم آیاتی در اواخر سوره‌ی احقاف است. احقاف بیابان خشکی بود در جنوب عربستان (اصولاً احقاف در لغت یعنی ریگزار) ولی غیر از معنای لغوی، در آنجا به صورت اسم خاص هم به کار می‌رفت. بیابان احقاف، در بین اعراب از قبل مشهور بود که مَسْكَنَ جِنِّ هَاسِت. حالا جن

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲. سوره جن، آیه ۱.

چیست؟ همین قدر می‌دانیم که خدا به ما خبر داده و می‌دانیم که موجودی به نام جن وجود دارد. حالا اینکه بعضی می‌گویند: جن را به این شکل و آن شکل دیده‌اند، اولاً جن شکل ندارد که بگویید من جن را به این شکل دیده‌ام؛ مثل اینکه فردی در کره‌ی ماه ادعا کند که بشر را دیده‌ام. حدود شش میلیارد بشر وجود دارد. کدامیک را دیده‌است؟ همه با هم متفاوت‌اند. آن جنّی که کسی می‌گوید: دیده‌ام، تصوّراتی است که در ذهن خودش از جن وجود دارد. بعد این تصوّرات به نحوی مجسّم می‌شود. درست است که جن را دیده‌است، ولی آن صورت مشاهده شده، فکر جنّی است که در ذهن و خیال خود او مجسّم شده است. خلاصه، جن به محض اینکه دیده شود، دیگر جن نیست. جن یعنی چه؟ یعنی چیزی که دیده نشود، پس وقتی که دیده شد، دیگر جن نیست. در *تورات* و *انجیل* به صورت مختصر راجع به جن گفته شده است. در کتاب‌های منتسب به یهودی‌ها هم، که البته جزء کتاب‌های مذهبی آنها نیست، آمده است که زمین مخصوص فرشتگان و شیاطین و جن‌ها بوده است و شیاطین هم جزء فرشتگان بوده‌اند، ولی عده‌ای از فرشتگان، به رهبری ابلیس طغیان کردند. خداوند نیز آنها را از بهشت بیرون کرد و مدّتی در کره‌ی زمین بودند. بعد که خداوند بشر را آفرید، آنها را از زمین بیرون کرد و به بشر فرمود: شما به زمین بروید. این اخراج آنها را بعضی تعبیر می‌کنند به اینکه موجودات سایر

سیارات و ستاره‌ها (که آثاری از آنها وجود دارد) همان جن و نیروهای است که دیده نمی‌شوند. همه‌ی ما گاهی با چیزها و نیروهای برخورد می‌کنیم که دیده نمی‌شوند، اگر آنها در مسیر راه خداوند باشند، ملایکه هستند و اگر در مسیر راه ابلیس باشند، جن و شیطان است. ما همین قدر از جن بدانیم کافی است که جن موجودی است که هست، ولی ما آن را نمی‌بینیم. خداوند در قرآن می‌فرماید: يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ^۱ هر چه بخواهد می‌آفریند، آنچه که تا حالا آفریده و به ما هم خبر داده این است که جن وجود دارد، اما به چه نحوی، نمی‌دانیم. اصولاً لازم هم نیست که ببینیم چطوری است. برای اینکه دانستن آن به درد ما نمی‌خورد و اگر مفید بود، خداوند دنبال کردن آن را اجازه فرموده و تشویق می‌کرد. بنابراین از جن نباید بترسید و به آن نیز نباید امیدوار باشید، در همین سوره‌ی جن می‌فرماید که عده‌ای از بشرها به بعضی از بزرگان جن متوسل می‌شوند^۲ و حال آنکه جز به خداوند نباید به هیچکس متوسل شد... ما نه از جن باید بترسیم نه از مردم؛ بلکه باید از خود بترسیم.^۳



به هیچ‌وجه در صدد اینکه با جن و ملک در ارتباط باشید،

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۷؛ سوره مائده، آیه ۱۷؛ سوره القصص، آیه ۶۸؛ سوره روم، آیه ۵۴؛

سوره زمر، آیه ۴ و سوره شورا آیه ۴۹.

۲. سوره جن، آیه ۶: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَتُودُونَ رِجَالَ مِّنَ الْجِنِّ.

۳. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۲۸ ه. ش.

بر نیایید. بنا به نوشته‌های همه‌ی بزرگان سابق، در بین اجنّه هم، جن مؤمن و مفسد وجود دارد ولی فرشتگان و ملائکه تمام به امر الهی هستند. بنابراین اگر امر الهی باشد و اجازه باشد لازم نیست شما به دنبال آنها بروید آنها باید به دنبال شما بیایند و خواهند آمد. بنابراین شما توجه و حواستان را فقط به خالق اینها، خالق ما و آنها، جلب کنید و در تمام ساعات و ایام یاد خدا را فراموش نکنید. در این صورت ان شاء الله موفق خواهید شد.^۱

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۳/۸/۱۸ ه. ش.

رمل و اسطرلاب و اطلاع از آینده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

گفتند که یکی با رمل و اسطرلاب و اینطور چیزها پیشگویی می‌کرد و رمل و اسطرلاب درس می‌داد و به اصطلاح دوره‌ی کارآموزی داشت بعد که تمام شد استاد برای امتحان چیزی در مشتش گرفت و گفت: این چیست؟ گفت: آیا سنگ دارد؟ گفت: بله. گفت: فلز هم دارد؟ گفت: بله. گفت: آیا حلقه‌ای است که وسطش سوراخ هم دارد؟ گفت: بله. گفت: حالا بگو چیست؟ او فکری کرد و گفت: آیا سنگ آسیا نیست؟ آخر سنگ آسیا که در مشت جا نمی‌شود! گفت همه حرف‌هایش درست بود ولی انگشتر است.

من در هر تابستان درسی در خدمت حضرت صالح‌علیشاه می‌خواندم. هیئت و نجوم قدیم هم پیش ایشان خواندم. همان‌هایی که الان صفحه‌ی اول تقویم‌ها هست و خصوصیات اوضاع و احوال را از روی آن می‌گویند، من یاد گرفته بودم. بعداً حتی زایجه‌ی طالع می‌کشیدم، دو تا زایجه‌ی طالع از اقوام خودمان کشیدم از اقوامی که الان هستند. بچه‌ای بودم چهارده پانزده ساله، خیلی هم مشکل بود. چون در زایجه‌ی طالع آنها دو سه تا نگرانی دیدم که از آن موقع تا

هفت روز هشت روز بعد چنان می‌شود. همه‌اش نگران بودند و قوم و خویش‌ها از من می‌پرسیدند، به من معتقد شده بودند، رمال باشی بودم. ولی مضطرب بودیم در این چند وقت، بعد هم درست درآمد. این گذشت. چند وقت بعد، شب در ایوان نشسته بودیم. در ایوان تابستانی بیدخت فقط من بودم و حضرت صالح علی‌شاه. ایشان گفتند مدتی است درس‌هایی را که خوانده‌ای ندیدم. گفتم نخیر، دیگر رها کرده‌ام و یادم هم رفته، چون رها کردم. گفتند چرا؟ گفتم که من فکر کردم خداوند هر چه ما خواستیم به ما داده، هر چه لازم دانسته خودش به ما داده، مثلاً لازم بوده بینیم، چشم داده، لازم بوده بشنویم گوش داده، همینطور هر چه لازم بوده. آنوقت این آیه‌ی قرآن یادم نبود که خداوند به آدم می‌گوید: **وَآتَاكَ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ**^۱، هر چه خواستید به شما دادم. البته هر چه، نه اینکه من بخواهم یک نردبانی باشد، آسانسوری مرا ببرد تا آسمان و... یا گوشه آسمان سوراخ شود و پول بریزد. اینها نه! آنچه که اقتضای طبیعت ماست خدا به ما داده. یا در جای دیگر خداوند مفصلاً گفته: **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا**^۲. خدمتشان عرض کردم که من چون چنین فکر کردم دیدم خداوند لازم و مفید نمی‌دانسته که بشر طوری باشد که بتواند از آینده خبر داشته باشد، به مصلحت او هم نیست، این است که

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

چنین حسی به او نداده جز از طریق عقل، البتّه با عقل می‌تواند فکر کند و تجربه کند که وقتی در ماه مهر هوا سردتر شده، پیش‌بینی کند که مثلاً در زمستان احتمالاً بارندگی می‌شود و... ایشان سری به علامت تأیید تکان دادند. بعد هم یادم می‌آید چند وقت بعد در مجلس بازدید عید، مجلس خانوادگی منزل مادر بزرگ مادری ما، دیدم همه بودند، ایشان همین مکالمه‌ی با من را برای حاضرین شرح دادند و حرف مرا تأیید کردند.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۵/۳۱ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

در مورد کار هم از خصوصیات سلسله‌ی نعمت‌اللّٰهی آن است که هیچکس نباید بیکار باشد و هر کسی باید امرار معاشی داشته باشد. منظور از اینکه بیکاره نباشد یعنی اهل کار باشد و الا در دورانی که کار کم است و جهات اقتصادی موجب می‌شود که بیکاری زیاد شود، منظور این بیکاری نیست، بلکه بیکاره بودن است که در این صورت او را برای تشرّف به درویشی نمی‌پذیرند.^۱

در سلسله‌ی نعمت‌اللّٰهی یکی از شرایط از زمان حضرت شاه نعمت‌الله‌ولی، اشتغال به کار و کسب است؛ که بیکاری مذموم است. البته گاهی اوقات بیکاری بر انسان تحمیل می‌شود. به‌خصوص در جهان امروز، اوضاع اقتصادی طوری پیش می‌آید که همیشه در روزنامه‌ها می‌بینیم هر مملکتی از تعداد بیکاران نگران است و می‌نالد. این چون غیر ارادی است بر آن حرجی نیست. ولی اینکه کار باشد و شخص بیکار باشد، درست نیست. یعنی در واقع بیکارگی را

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، پاسخ به نامه‌ی یک استاد ایتالیایی، تاریخ ۱۳۷۶/۷/۸ ه. ش.

نهی کرده‌اند.

در اینجا حضرت صالح علی‌شاه در ضمن اینکه یک عبارتی در این مبحث فرموده‌اند، یک نظریه‌ی اجتماعی، نظریه‌ی اقتصادی (یا هرچه اسمش را بگذارید) را نیز مطرح کرده‌اند و آن اینکه می‌فرمایند بیکاری ضایع ساختن حقّ جامعه است. بیکار ممکن است بگوید که اختیار خودم را دارم، می‌خواهم بیکار بگردم. یا کسی که به هر مناسبتی دارایی دارد و می‌تواند امرار معاش بکند، ممکن است بنشیند و از درآمدش زندگی کند و وقت را تلف کند، این هم صحیح نیست. یعنی به هرجهت ولو نیازمند نباشد باید کار کند.

توضیح این عبارت که فرموده‌اند: بیکاری تباه ساختن حقّ جامعه است؛ در علم اقتصاد می‌گویند کار کردن نتیجه‌اش ایجاد ثروت برای جامعه است. تولید سه رکن دارد: کار و سرمایه و منابع اولیه. وقتی کار با اینها ترکیب شد، جهات جدیدی در جامعه به وجود می‌آورد. اگر کشاورز است، وقتی کار کرد، گندم، میوه و خوراکی به وجود می‌آورد که به مصرف جامعه برسد. اگر صنعتگر است، صنعت و محصولی را به وجود می‌آورد که موجب استفاده‌ی جامعه است. اما اگر کار نکند، فرض بفرمایید کسی باغاتی داشته باشد، اگر به آن توجه نکند، به آن نرسد، برای آن کار نکند (کار هم فقط کار بازویی نیست، کار فکری، مدیریت، اینها همه کار است) این درخت حاصل نمی‌دهد. میوه که نبود، میوه در

داخل شهر نایاب می‌شود و گرانتر می‌شود، حق جامعه و حق مردم از بین می‌رود. باید به او گفت که تو ولو خودت نیاز نداری، عضو جامعه هستی و از لحاظ عضویت جامعه یک وظیفه‌ای بر گردنت هست که باید رعایت حال همه‌ی هموعان خودت را بکنی. یک رعایت این است که کار کنی و ثروت مملکت به گردش بیاید و تولید ایجاد بشود. این اثر اجتماعی کار است.

و اما ثروت و کار صرفاً برای رفع نیاز شخصی نیست، ولی به هرجهت هر کسی مطابق همین بیانی که فرموده‌اند موظف است که کار کند و تولید ثروت کند، در مقابل، اخلاقاً هم موظف است که مصرفش را کم کند. می‌دانید که در عرف مردم، می‌گویند تولید و مصرف. وقتی تولید وظیفه‌ی ما است (نه تولید چیزهای ناباب و نادرست، تولید چیزی که برای جامعه مفید است) موظف است که تولید را زیاد کند. به همان دلیل موظف است که مصرفش را کم کند؛ کم کند نه به این معنا که داشته باشد اما بر خودش سخت بگیرد، نه! به اندازه‌ای که دارد مصرف کند اما زیاده‌روی نکند؛ یعنی برای توسعه‌ی مصرف خودش یا توسعه‌ی مثلاً کارخانه‌اش اضافه قرض نکند (قرض برای مصرف) باید به اندازه‌ای که اقتضا دارد به اندازه‌ی درآمدش و متناسب با درآمدش مصرف بکند و بلکه برای تمرین صرفه‌جویی همیشه یک مقدار ولو مختصر، ولو صد یک درآمدش را هر چه مختصر

پس انداز کند. به خصوص در دوران اقتصادی فعلی دنیا، وام گرفتن و با وام، توسعه دادن نتیجه خوبی بار نمی‌آورد. از آن پس اندازی که می‌کند هر وقت که خواست توسعه کار بدهد و آن پس انداز را مصرف کند.^۱

زمینی که استعداد دارد صد من گندم بدهد، ولی شما در اثر کوتاهی بگویید که زمین خودم است، نمی‌خواهم بکارم، خسته هستم یا حوصله ندارم. اگر در اثر کوتاهی خودتان از این زمین، هشتاد من گندم برداشت کنید، این زمین روز قیامت دامن شما را می‌گیرد و می‌گوید: چرا کوتاهی کردی؟ من بیست من دیگر می‌توانستم گندم بدهم، چون آن گندم و محصول گندم متعلق به شما نیست، درست است که در اختیار شما گذاشته شده است. ولی باید محصول آن به مردم دیگر برسد و آنها هم استفاده کنند. این است که اگر فرض کنیم بقالی هم دو یا سه روزه دلش نمی‌خواهد در مغازه‌اش را باز کند و در خانه می‌نشیند و یا حوصله ندارد و در مغازه را دیر باز می‌کند و یا زود می‌بندد، مشتری دم در است می‌گوید: نه آقا در را بسته‌ام، این کار او صحیح نیست. خیال می‌کند مغازه مال اوست و همه در خدمت او هستند و آن مشتری هم که می‌آید در خدمت اوست و وقتی می‌آید باید پول را دو دستی تقدیم کند. نه! این فکر را باید از سر بیرون کند.

۱. برگرفته از شرح پندصالح دوره اول، تاریخ ۱۳۷۸/۷/۱ ه. ش.

ما هر کاری می‌کنیم، کار زراعتی، کار صنعتی، حتی کار اداری برای این است که مثل همه‌ی مردم هم خودمان بهره‌بریم، و هم همه‌ی مردم از آن کار ما بهره‌مند شوند. خود ما و خانواده‌ی ما هم که جزء همان مردم هستند از آن کار بهره‌برند. بنابراین امر خداوند است. حالا اگر آن بقال که کاسبی می‌کند، واقعاً نیتش این باشد، که امر خداوند را اجرا کند، همان کار بقالی برای او عبادت است. اگر خسته شود، مثل این است که از نماز خسته شده باشد، به منزل می‌آید و مدتی استراحت می‌کند. یاد خدا فقط به زبان و فقط در عباداتی مانند: نماز و روزه و غیره نیست. سعدی (البته خیلی مبالغه‌آمیز) می‌گوید:

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلِق نیست

در مصرع دوّم نشان می‌دهد که منظورش از عبادت، عبادت شرعی است مثل، نماز و روزه و غیره. اینها فقط عبادت نیست. عبادت خدمت به خلق است. بالاتر از این باید بگوییم؛ یعنی عبادت، اطاعت امر خداوند است. بنابراین اگر ما هر فعالیت و هر کاری که می‌کنیم، کاسبی، اداره، زراعت، توجّه کنیم که داریم امر خداوند را اطاعت می‌کنیم؛ یعنی خداوند امر فرموده، کار کنید و خانواده را در آسایش و رفاه نگه‌دارید و کاری کنید که محتاج به دیگری نشوید. اگر چنین نیتی داشته باشید، همان کاری که انجام می‌دهید، خودش عبادت

است. دو نفر که فعالیت می‌کنند، یکی از آن‌ها غرق در دنیا است و دیگری کارش برای عبادت است. کار آنها در ظاهر یکی است، ولی اولی برای حرص دنیا کار می‌کند و برای اینکه پول بیشتری داشته باشد و شخصاً بهره ببرد. آن دیگری فعالیت می‌کند که به خانواده‌اش گشایش بیشتری بدهد و زندگی مرفه‌تری داشته باشند، بعد اگر زیاد آمد به دیگران هم کمک می‌کند. در ظاهر، کار هر دوی آنها یکی است، ولی اولی عبادتی نکرده و دومی کارش عبادت محسوب می‌شود. بنابراین به کسی که خیلی کار می‌کند و فعالیت می‌کند نگوئید که آن شخص اهل دنیا است، نه! معلوم نیست اهل دنیا باشد. افراد ظاهرین چنین برداشت می‌کنند.^۱



باید توجه داشت که جستجوی کار و اشتغال وظیفه‌ی ماست، باید به دنبال کار باشند و این مطلب را در نظر بگیرند که هیچ کار مشروعی، عیب و کسر شأن نیست مگر بزرگان سَلَف چه مشاغلی داشتند؟ بزرگانی که خاک پای آنها توتیای چشم ماست با کارگری برای مردم، امرار معاش می‌نمودند. بنابراین از کار، ننگ نداشته باشیم. هر کس دنبال کاری باشد اگرچه کارگری ساده‌ای باشد، انجام دهد و وسعت و برکت در شغل و روزی را از خدا بخواهد.^۲

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۷۶/۷/۲۷ ه. ش.

۲. برگرفته از بند ۱۰ دستور ۹ ربیع الاول ۱۴۲۰ ه. ق. (مطابق ۱۳۷۸/۴/۲ ه. ش.).

یکی از فرمایشات حضرت جعفر صادق علیه السلام این است که می‌فرمایند رحمت خدا بر پسری باد که کار پدر را دنبال کند. این برای این است که یک لحظه بیکار نباشد. دستور به اینکه کار پدر را دنبال کند برای این است که پدرش دم دستش است بعد که کار یاد گرفت آنوقت کار دیگری پیدا شد بکند.^۱

چرا گفته‌اند رحمت بر آن فرزندی که شغل پدرش را ادامه بدهد، شغل پدر خود را دنبال کند؟ البته این همیشگی و در همه‌ی موارد نیست. نه اینکه حتماً باید این کار را بکند. فرموده‌اند: این کار را بکنید. فرمودند: من خوشم می‌آید. یعنی اکثراً این مورد (شغل پدر) را در نظر بگیرند؛ نه همیشه و حتماً. زیرا وقتی کسی شغلی را انتخاب می‌کند و با آن شغل زندگی می‌کند معلوم می‌شود در آن شغل استعداد دارد. کسی که زراعت را انتخاب می‌کند معلوم می‌شود در زراعت استعداد دارد. این استعداد ممکن است مانند سایر خصوصیات اخلاقی که به فرزند ارث می‌رسد، به او ارث برسد. غالباً اینطور می‌باشد ولی همیشگی نیست که حتماً همه اینطور باشند. یکی هم اینکه فرزند وقتی زیر دست پدر و مادرش بزرگ شده، کار آنها را دیده، خودبه‌خود مقداری تجربه

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی در بیدخت، تاریخ ۱۳۸۶/۲/۳۰ ه. ش.

پیدا کرده. مرتب زیرگوشش اصطلاحات و مسائل مربوط به شغل آنها گفته شده و همین خود تجربه‌ای است. مَثَل دیگری هست که از قدیم می‌گفتند: **وَلَدَ الْعَالِمِ نِصْفَ الْعَالِمِ**، یعنی پسر عالم نصف عالم است. مَثَل دیگری است که می‌گوید **لَا أُذْرِي فَقَدْ نَاصَفَ الْعِلْمَ**، نمی‌دانم، نصف علم است. برای اینکه می‌فهمد که نمی‌فهمد. البته این دو مَثَل با هم قابل جمع نیست که بگوییم دو تایی یک علم می‌شود. یک حال است. آن هم برای این بوده که **وَلَدِ الْعَالِمِ** همیشه حرف‌های عالم به گوشش خورده است.^۱

سعی کنید محیط کار را با خودتان منطبق کنید، به هر اندازه توانستید و اگر در جایی دیدید محیط آنقدر مسلط بر شما هست که نمی‌توانید، آنوقت رها کنید. ولی نه اینکه بگویید محیط کار طوری است که نمی‌گذارد من پیشرفت کنم، وزیر شوم نه خود کار اگر مانع نباشد، ادامه بدهید، ترقی با خداست.^۲

در عین رضایت به مصلحت دید خداوند و تسلیم به رضای خدا فعالیت را نباید ترک کنیم. این مسأله خیلی مشکل است، از جاها و گردنه‌های پل صراط است که هم راضی به رضای خدا باشد و هم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۷۹/۱/۲۱ ه. ش.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۷/۶ ه. ش.

فَعَال باشید. و چون سالک و درویش یک قدری که جلو رفت کم کم این حالت به او دست می‌دهد. برخی می‌گویند درویشی یعنی اینکه بروید بیکار گوشه‌ی خانقاه بنشینید. اینطوری نیست، آنها فعالیت را ندیده‌اند. بعضی بر عکس می‌گویند که این چه درویشی است که شب و روز کار می‌کنند، باید گفت: هم این درویشی است و هم آن درویشی است. اساس درویشی و فقر این است که همیشه به یاد خدا باشید.^۱

خواستگاری و مهریه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

باید در انتخاب همسر دقت نمود و مشکلات اقتصادی را نباید مانعی برای ازدواج قرار داد. علت بسیاری از ازدواج‌ها که خواستگاری می‌شود ولی سر نمی‌گیرد یا فرار از ازدواج‌ها، مسائل مالی است. زیرا هر یک از طرفین می‌خواهند که در همان اوّل مثلاً کاخی داشته باشند و دارای تمام وسائل راحت زندگی باشند. ولی به این موضوع توجه ننمایید همانطور که قبل از ازدواج، مرد و زن مستقلاً زندگی خود را اداره می‌کردند، در هنگام تصمیم به ازدواج اگر با صمیمیت و با حسن نیت و صداقت، امکانات خود را به هم عرضه کنند و دچار تظاهر به ثروت و امثال اینها نشوند از هم انتظار زیادتر از واقعیت نخواهند داشت. مثلاً اگر مرد یا زن قبل از ازدواج، غذای ساده‌ای می‌خوردند، بعد از ازدواج نیز دو نفری و در کنار هم به همان اکتفا کنند و زن به زندگی ساده و به دور از تشریفات، رضایت بدهد و هرگز زیاده طلبی مالی نداشته باشد.^۱

۱. بند ۱۴ بیانیه منتشر شده در مورخه ۹ ربیع‌الاول ۱۴۲۰ ه. ق. (مطابق ۱۳۷۸/۴/۲ ه. ش.).

در مورد خواستگاری و وعده‌ی ازدواج، اگر بعد آن را به هم زدند آنچه که مرد به زن داده، به مالکیت زن در نیامده و مرد می‌تواند پس بگیرد یا آنچه که زن به مرد داده است به مالکیت مرد در نیامده، می‌تواند پس بگیرد. چون وقتی خودش را می‌تواند پس بگیرد به طریق اولی مال را هم می‌تواند پس بگیرد.

در مورد کسانی که نوشته‌اند به خواستگاری آمده‌اند و بعد رفته‌اند و خبری از آنها نشده است، این کار به آن طرف لطمه می‌زند و کار خوبی نیست ولی من گفتم از او بپرسید اگر نمی‌خواهد بیاید، بگوید.^۱

آشنایی‌های قبل از ازدواج، آنکه ما امروز می‌بینیم به هیچ‌وجه خوب نیست. اصلاً ادامه هم ندهید. هر کسی دارد، ادامه ندهد مگر وقتی که فکر کند که ادامه‌ی این مذاکره برای ازدواج است. و آلا در بعضی از این اخبار روزنامه‌ها را که من می‌خوانم (آن اخباری که جنبه‌ی حقوقی و قضایی دارد و اظهار نظر می‌شود کرد) خیلی نکات عجیب و غریبی وجود دارد که اینها از قانون بر نمی‌آید.^۲

یکی از احکام ازدواج مهریه است. ذکر مهریه و میزان و مقدار

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۰/۳/۲۳ ه. ش.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۶/۱۸ ه. ش.

مهریه در عقد منقطع یعنی صیغه، ضروری است. فعلاً آن را کنار می‌گذاریم، چون متداول نیست. اما در ازدواج دائم، مهر از ارکان است، منتها لازم نیست ذکر کنند چه بسا ازدواج می‌کنند، ولی مهر را ذکر نمی‌کنند. بعداً اگر زن خواست مطالبه کند به آن مهریه، مهرالمثل می‌گویند؛ یعنی خبره‌ها، آنهایی که خانواده‌ی طرفین را می‌شناسند، می‌بینند مثل این ازدواج، مهریه‌اش چقدر است مثلاً می‌بینند خواهرهای این زن چقدر مهریه داشتند یا برای خواهرهای مرد چقدر مهریه شده است، اوضاع چطوری شده و چقدر فرق کرده است. مهر جزء ارکان آن هست ولی میزان آن را لازم نیست تعیین کرده باشند و اگر تعیین نکرده باشند، عقد باطل نمی‌شود، صحیح است. مهر را بعداً تعیین می‌کنند؛ بعد می‌گوییم که حکمت آن چیست.

مهریه چیزی است که به محض عقد و به محض ازدواج، زن مالک آن می‌شود. منتها اگر قبل از عروسی طلاق دادند و از هم جدا شدند، نصف مهریه باید به شوهر برگردد.

مهریه چیست؟ مهریه نه از لحاظ کم بودن و نه از لحاظ زیاد بودن مورد حکم شرعی نیست. به تراضی طرفین است. بنابراین باید دید هدف زن و مرد از تعیین مهر چیست. برحسب هدفی که دارند مهر را تعیین می‌کنند. مهر به منزله‌ی کادویی است که مرد به زن می‌دهد. درست است عده‌ای درباره‌ی مهر بد می‌گویند ولی زن و شوهر هر دو

بینند خاصیت و اثر روانی مهر چیست. حالا چون همه چیز به هم ریخته، اثر روانی آن هم به هم ریخته است. اثر روانی مهر این است که به مرد یاد می‌دهد که هر وقت مواجه با زن خود شد به او کادویی بدهد...

آیه‌ی قرآن می‌فرماید: وقتی مهریه‌ای تعیین کردید به طیب خاطر و با کمال میل بدهید و خوشحال شوید که زن قبول کرده و اگر در ضمن طلاق، زن به میل خود نه به زور (که به قولی صدای حلال حلال او به آسمان برسد) چیزی از مهر را پس داد، قبول کنید. اگر به شما بخشید آن را بگیرید و تشکر کنید^۱. چون غالب اوقات، به‌خصوص در قدیم اینطوری بوده که مردها زور می‌گفتند. البته اگر دست آنها برسد، باز هم زور می‌گویند؛ ولی کمتر. مردها حتی به زور گاهی زن‌ها را وادار می‌کردند که مهریه‌ی خود را ببخشند که هنوز هم این رسم هست. بنابراین، اصل بخشیدن کل یا جزئی از مهریه، چیزی بود که می‌گفتند ظلم و ستم است. ولی اگر زن به میل خود چیزی بخشید، شما آن را قبول بکنید.^۲

۱. سوره نساء، آیه ۴: وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۳/۳۰ ه. ش.

اختلافات خانوادگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک قسمت عمده از اختلافات خانوادگی به علت مسائل اقتصادی و مالی است که باید توجه کنید، تا حدی تمام مردم دنیا گرفتار این مشکل اقتصادی هستند؛ به خصوص در ایران که ما آن را می‌بینیم. این مشکل اقتصادی را اگر تحمل نکنیم زجرش دو برابر می‌شود. مثلاً فرض بفرمایید شب شوهر نتوانست غذایی فراهم کند و نان و پنیر یا نان خالی آورد. اگر زن ناراحت شود و غر بزند، دو تا ناراحتی دارد؛ یکی اینکه باید نان خالی بخورد و دیگر اینکه غر بزند. بنابراین یکی از آن دو را می‌تواند حذف کند و حداقل آن نان را با رضایت خاطر بخورد. بعد اگر ببیند مردش خدای نکرده با پول ناچیزی که می‌گیرد به سینما می‌رود یا با رفقاییش به گردش می‌رود، آنوقت هم با یک روش روانشناسی او را به خانه بکشاند. و آلا وقتی مرد پولی نداشت، تقصیری ندارد و این یک تحمیل اقتصادی است.

برای مرد بالاترین زجر این است که زنش از او ناراضی باشد. منتها مرد معمولاً به کسی نمی‌گوید. بالاترین رضایت مرد هم این است که زن از زندگی راضی باشد. البته اعلام این رضایت باید به

اندازه‌ای باشد که موجب رکود مرد نشود. زن می‌تواند در عین اعلام رضایت، مرد را به فعالیت وادار نماید. اگر مرد (ببخشید من این مسائل ساده را می‌گویم، اساس آنس و اُفت زن و مرد بیشتر این چیزهاست) مثلاً کاسب است و دیر از خواب بیدار می‌شود و یا دیر به اداره می‌رود. زن باید ساعت شماطه را کوک کند و خودش بیدار شود و کُت و لباس شوهر را بردارد و کنار رختخوابش برود و بگوید بلند شو لباسهایت را آورده‌ام، بپوش. این رفتار آثار مهمی در مرد دارد.

زن‌ها اصولاً و فطرتاً روانشناسی‌شان خیلی قوی‌تر از مردها است و اگر گذشت داشته باشند و فکر کنند که حالا وقتِ گذشت نسبت به شوهرشان است، آنوقت شوهرشان هم به موقع گذشت خواهد کرد. مثلاً مرد را رفقایش دعوت می‌کنند، خوب باید برود، بستنی می‌آورند واقعاً دلش نمی‌آید که این بستنی را تنها بخورد. منتها کاری نمی‌تواند بکند. و وقتی آمد و به زنش گفت: من با رفقایم رفتم بیرون بستنی خوردیم. زنش به جای دعوا باید بگوید: نوش جان، یک بار هم با هم می‌رویم. این یک گذشت بسیار جزئی است ولی در زندگی زناشویی این جزئیات تشکیل دهنده‌ی کل است.

از طرفی اگر زن و مرد هر دو درویش باشند دیگر وظیفه‌شان سنگین‌تر می‌شود، اصلاً خودشان می‌توانند با بچه‌هایشان یک مجلس فقری داشته باشند. خودشان می‌توانند ساعاتی را با هم بگذرانند که در

آن اوقات با هم به نحوی ارتباط داشته باشند. چون زن و مرد غیر از اینکه روابط زن و مردی با هم دارند، هر دو انسان‌هایی هستند که با هم روابط قلبی هم دارند. لااقل در ساعات خاصی از روز، مثل سحرها، آنکا به این ارتباط قلبی خیلی مفید است. در مجمع السعادات، تألیف حضرت سلطان‌علیشاه، در صفحات آخر، دستورات مفصلی در این زمینه داده‌اند که خیلی خوب است، بخوانید. زن و مرد هر دو با هم بخوانید.

بیشتر مسائل اقتصادی است که زندگی را تیره می‌کند. مسائل اقتصادی در بعضی از افراد موجب قوت ایمان می‌شود ولی متأسفانه اکثراً موجب اشتغال فکری می‌گردد که در دنیای امروز حق هم دارند. خرج مدرسه بچه‌ها، خرج لباس بچه‌ها، خرج غذا و... باید سعی کرد که این کدورت‌ها بر دل ننشیند و آن آنکا و توکل را داشته باشد، ولو نان خالی هم بخورد...

مثلاً اگر به شوهرتان گفتید که فلان چیز را برای من بخر، یادش رفت و یا نداشت، به رویش نیاورید. یا جشن سالروزی را که بعضی‌ها می‌گیرند، سالروز تولد یا سالروز ازدواج، اگر با وجود این همه گرفتاری‌ها فراموش کرد، به یادش نیاورید. در روابطتان همانطور که با مردم دیگر هستید و باید باشید با شوهرتان هم همانطور باشید، با گذشت و ایثار باشید.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۷۶/۸/۲۸ ه. ش.



بعضی اختلافات هم از تربیت فرزند ناشی می‌شود، چه وقتی که کودک است، چه بعداً که کمی بزرگتر می‌شود، در مورد تربیتش. یکی می‌گوید برود این مدرسه، دیگری می‌گوید برود آن مدرسه. هر کدام چیزی می‌گویند و برای خود استدلالی هم دارند. آنجا هم این اختلاف چون زمینه‌ی فکری هم دارد حل می‌شود. از اول باید کار فرزند را تقریباً تقسیم کنند. مثلاً بگویند مدرسه بردنش، به اصطلاح برخورد با مدیر و معلم و صحبت کردن پای تو، فلان کارش پای من. و حتی گاهی زحمت آن وظیفه‌ای را که مردان باید انجام بدهند، خانم‌ها تقبل کنند. بر اثر عدم توافق در این امور، در اینجا اختلاف بین زن و مرد پیدا می‌شود. مسأله‌ی اختلاف و نگرانی هم زیاده‌طلب است، هر کاری بکنند زیادتر می‌شود. همین مسأله‌ی اختلاف کم کم کشیده می‌شود به همه‌ی مسائل مربوط به فرزند. اینجا فرزند خیلی صدمه می‌بیند. به اندازه‌ی همان صدمه‌ای که پدر و مادر از هم جدا بشوند، فرزند صدمه می‌بیند. به خصوص وقتی پدر برود زن دیگری بگیرد یا درجه‌ی دوم، مادر برود شوهری بکند. وقتی پدر، زن دیگری بگیرد، هیچ فرزندی نمی‌خواهد کسی را ببیند که در جای مادرش نشسته است. باید به این مسأله خیلی توجه داشته باشند. من به ندرت چنین چیزی را دیدم. مثلاً دیدم فرزندی در تهران که دختر بود و بعد از فوت پدرش، شوهر

مادرش او را نگه‌داشت و مثل فرزند خودش بزرگ کرد. در اینجا که جنبه‌ی فقری به کمک ما می‌رسد. آیا وقتی که طرف فقیر باشد می‌گوید من کار ندارم این کیست؟ نه! او می‌گوید: من می‌توانم، باید از او نگهداری کنم.

به هر جهت پدر و مادر باید سعی کنند اختلافاتشان در مورد فرزند زیاد نشود، به هر نحوی خودشان می‌دانند، کارها را تقسیم‌بندی کنند.

حتی معمولاً اینطور می‌شود که وقتی زن و شوهر اختلاف داشتند، این اختلاف را به فرزند هم منتقل می‌کنند یعنی جلوی بچه‌شان او به این فحش می‌دهد و این به او فحش می‌دهد. اقلش این است که به هم ناسزا می‌گویند و *والاً* بیشترش هم ممکن است. اینجا فرزند در واقع دچار یک گسستگی می‌شود. ما در دبستان که بودیم در کتاب‌های فارسی دبستان آنوقت‌ها داستانی وجود داشت بدین مضمون که زیور و کشور یک عروسک مشترک داشتند، بعد این گفت عروسک مال من است و او گفت مال من است و یکی از آنها یک دستش را گرفت و دیگری دست دیگرش را. هر دو گرفتند عروسک را کشیدند تا از وسط پاره شد. وقتی این حالت در روان کودک پیدا شد یا عصبانی و تند و بدخو می‌شود، یا حقه‌باز و خبرچین می‌شود یعنی از این به او خبر می‌برد و... و در روحیه‌ی او تأثیر بد می‌گذارد و اگر هیچکدام هم

نشود باعث گرفتاری و اختلاف بیشتر پدر و مادر می‌شود. این است که هرگز نگذارید فرزند در اختلاف شما کاملاً وارد شود. من حتی در مورد چند زن و شوهری که طلاق دادند و از هم جدا شدند توصیه کردم و به مرد گفتم جلوی فرزندان از زنتان بد نگوئید، به زن هم گفتم جلوی فرزندان از شوهرتان بد نگوئید. دلیلش هم این است: درست است که او فرزند شما است ولی فرزند او هم هست. هر دوی شما را دوست دارد به هر دو محبت می‌کند هر کسی که با پدرش بد باشد کودک هم با او بد می‌شود، هر کسی با مادرش بد باشد کودک هم با او بد می‌شود. اگر از دهان غریبه‌ای بدگویی مادرش را بشنود، در دهان او می‌زند و دعوا می‌کند، ولی اگر این شخص پدرش باشد، نمی‌تواند. دچار یک کشمکش می‌شود. همینطور اگر مادر بد بگوید.

وقتی هم دعوایی می‌شود به بچه‌ها بگوئید اختلاف کوچکی بود، تمام شد، تو هم با برادر و خواهرت دعوا می‌کنی بعد هم تمام می‌شود. ولی در مورد فرزندان که بزرگ شده‌اند (دیگر فرزند شما نیستند، البته فرزند شما هستند ولی بزرگند) بیایند دخالت بکنند و به رفع اختلاف کمک کنند، در آن صورت می‌شود اختلافات را گفت. و آلا ذهن بچه‌های کوچک را خراب نکنید.^۱

عده‌ای از زن و شوهرها با هم اختلاف دارند، بعضی از زنان می‌گویند ما هر چه می‌گوییم شوهرمان لج می‌کند و خلاف آن را انجام می‌دهد، بسیار خوب شما هم آنچه را که می‌خواهید بگویید، نگویید و ضد آن را بگویید تا او لج کند و همان کاری را که شما می‌خواهید انجام دهد.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

تقاضاهای طلاق بسیاری دیده‌ام. البته طلاق حرام نیست و حلال است منتها پیغمبر ﷺ فرمودند: مکروه‌ترین امر حلال در نظر من طلاق است که من از آن بدم می‌آید. البته حلال است ولی در نظر من خوب نیست. همانگونه که خود ازدواج با رضایت طرفین انجام می‌شود، اگر طلاق را هم طوری کنند که با رضایت طرفین باشد خیلی بهتر است. من معمولاً به هر دو طرف خیلی این توصیه را کرده‌ام که وقتی خودشان در مورد آن فکر کردند، دیدند درست است انجام دهند. گفتم، بسیار خوب شما از ازدواج ناراحت هستید و می‌خواهید بروید طلاق بگیرید. فکر می‌کنید که بعد از طلاق این ناراحتی‌ها تمام می‌شود؟ ولی آیا ناراحتی‌های بیشتری نخواهید داشت؟ به قولی از هول حلیم در دیگ نیفتید. نکند از هول اینکه زود بروید و طلاق بگیرید توی دیگ بیفتید. البته مگر وقتی که زن و مرد نهایتاً ناچار به طلاق باشند.

مردی آمد خدمت حضرت جعفر صادق علیه السلام گفت من وضع مالی خوبی ندارم. حضرت فرمودند: ازدواج کن. ازدواج کرد. بعد از مدتی آمد

و باز گفت وضع مالی من هنوز هم خوب نیست و با زخم ناراحتی دارم. حضرت فرمودند: طلاق بده. طلاق داد.

دو آیه در قرآن هست که یکی درباره‌ی ازدواج است که خداوند درباره‌ی طلاق می‌فرماید: از ازدواج نترسید. نترسید از اینکه چیزی ندارید، ازدواج کنید و خداوند شما را به گرم خویش بی‌نیاز خواهد ساخت.^۱ در جای دیگر می‌فرماید: *وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلَّامِنْ سَعَتِهِ*^۲، اگر با میل و رضایت از هم جدا شدند، خداوند از فضل و اموال خودش به آنها می‌دهد. سوآلی پیش می‌آید که چطور با موافقت طلاق بگیرند. اگر با همدیگر موافقت دارند جدا شدن که دیگر معنا ندارد.

مسأله‌ی زن و شوهری، همسری، عواطف خاص دیگری هم می‌خواهد. ممکن است یکی با دیگری خیلی هم مهربان باشد ولی آن عواطف زن و شوهری را نداشته باشند. آنها طلاق می‌گیرند و از هم جدا می‌شوند ولی دوستی آنها باقی است. خیلی‌ها را من می‌شناسم و دیدم که از هم طلاق گرفتند ولی به منزله‌ی دو دوست با هم برخورد می‌کنند.

زن و مرد باید در اول ازدواج تمام شرایط دلخواه خود را بیان کنند. این مسأله را برای این تأکید می‌کنم که ظلم و ستم بر زن‌ها وارد نشود که گاهی می‌شود. به واسطه‌ی اینکه زن‌ها به حقوق خود توجه

۱. سوره نور، آیه ۳۲: ... *إِنْ يَكُونَا قَرَاءً يُغْنِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ*.

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۰.

ندارند. اگر همان اول تمام شرایط را بگویند، مورد ظلم و ستم واقع نمی‌شوند. حتی زن می‌تواند همان اول وکالت بلاعزل از مرد بگیرد که هر وقت مصلحت دانست خودش را طلاق دهد. طلاق به دست مرد است. این حکم شرعی است. طلاق را مرد باید بدهد، ولی زن می‌تواند وکالت بگیرد که هر وقت مصلحت دانست خودش را طلاق دهد. در واقع اختیار طلاق را هم به این صورت می‌تواند داشته باشد. همان اول ازدواج باید تمام شرایط را بنویسند، شرایطی را که می‌خواهند حاکم باشد. تا بعد دچار گرفتاری و مشکل نشوند.

وقتی که با هم زندگی کردید، همانطور که در یک مجمع مثل همین جا هر کدام به دیگری برای نشستن تعارف می‌کنید، در زندگی داخلی هم همینطور باشید. چه مرد نسبت به زن و چه زن نسبت به مرد. در یک اجتماع، یک سازمان، که از دو یا چند نفر تشکیل شده باشند، یک نفر باید مدیریت داشته باشد و سیاست کلی را تعیین کند. این دلیلی نیست بر اینکه همه‌کاره اوست. در شرکت‌های تجارتي هم مدیرعامل امین شرکاء است. نه خودِ مرد باید خیال کند که این تسلطی است بر زن و نه زن خیال کند که تسلطی نسبت به مرد دارد. باید تنظیمی در خانواده باشد.

فرض بفرمایید مثلاً شوهر از خصوصیات اخلاقی مردی خبر دارد که آدم ردلی است و از قوم و خویش زنش هم هست لذا نمی‌خواهد

آن مرد به خانه‌اش بیاید. وقتی می‌گوید من دلم نمی‌خواهد آن مرد به خانه بیاید، زن باید بگوید بسیار خوب به خاطر تو. یا برعکس، مرد نمی‌داند و زن به شوهرش می‌گوید آن رفیقت را به خانه نیاور من خوشم نمی‌آید. باید زن و شوهر با یک هماهنگی کار کنند. با هماهنگی اگر باشد هرگز بین آنها اختلاف ایجاد نمی‌شود. اگر هم خدای نکرده اختلافی ایجاد شد طبق دستور شرع باید یک نفر از طرف زن و یک نفر از طرف مرد بنشینند و به درد دل آنها گوش کنند. زن و مرد خیلی حرف‌ها دارند که خجالت می‌کشند به دیگری بگویند، به یک نفر که محرمشان است می‌گویند. آنها می‌نشینند گوش می‌دهند و می‌بینند اگر اختلافات قابل حل است حل می‌کنند اگر قابل حل نیست آنوقت دستور طلاق می‌دهند.

این است که در فقه اسلامی دو نوع طلاق موافقتی ذکر شده به نام خُلَع و مَبَارَات که بنشینند و با هم توافق کنند.^۱

طرفین سعی کنند موجبات طلاق و جدایی فراهم نشود و تا بتوانند هرگز دنبال این مسأله نروند. پیغمبر ﷺ فرمود: **أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ**.^۲ زن و شوهر فکر کنند که الان مشکلاتی دارند که بخاطر آن می‌خواهند طلاق واقع شود، اگر وقتی طلاق واقع شد و جدا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۷۶/۸/۲۸ ه. ش.

۲. ناگوارترین چیز نزد من طلاق است.

از هم زندگی کردند، آیا آن مشکلات وجود ندارد؟ آیا تصوّر نمی‌کنند که مشکلات جدیدی صد درجه بدتر از مشکلات قبلی به سراغ آنها خواهد آمد؟ حتماً بعد از چنین طلاقی، صحبت‌های متفرّقه درباره‌ی طرفین گفته می‌شود. همچنین سرنوشت فرزند و اینکه فرزند در هر سنّی که باشد چه با پدر یا مادر، یا هر دو، نگرانی خواهد داشت، دیگر اینکه زن و مردی که تاکنون با هم دوست و صمیمی بودند بعد از طلاق دشمن خواهند بود، همه‌ی اینها از این قبیل مشکلات است. بنابراین سعی کنید از طلاق گریزان باشید. امیدوارم موفق باشید. ان شاءالله.^۱



خیلی‌ها آنوقت‌ها در دادگستری طلاق می‌خواستند؛ چه در دادگاه که بوم و چه در سرپرستی. اگر اولاد داشتند به هر دوی آنها می‌گفتم، که جلوی فرزند خود، از همسران بد نگوئید. فقط اگر پرسید چرا طلاق گرفتید؟ بگوئید: سلیقه ما با هم جور نبود، مثلاً من آب‌گوش می‌خواستم و او اشکنه می‌خواست. سر این چیزها بود، چیز دیگری را نگوئید و فحش و ناسزایی را که به هم می‌دهید به بچّه نگوئید. برای اینکه بچّه، هم به مادر و هم به پدر علاقه‌مند است. اگر در خیابان یکی به مادر او بد بگوئید، این فرزند نمی‌رود درباره‌ی درست

۱. بند ۱۴ بیانیه‌ی منتشرشده در مورخه ۹ ربیع‌الاول ۱۴۲۰ ه. ق. (مطابق ۱۳۷۸/۴/۲ ه. ش.).

و غلط ماجرا تحقیق کند همانجا در دهان او می‌زند. یا اگر کسی به پدر او بد بگوید، در دهان او می‌زند. پس فردا وقتی بین پدر و مادر قرار می‌گیرد می‌گوید: خدایا چه کار کنم؟ او به مادرم بد گفته باید بزنم در دهان او، ولی او کیست؟ پدرم است. او به پدرم بد گفته باید در دهان او بزنم، ولی او کیست؟ مادرم. پس اینها را نگویند تا بچه را در بزرگی در تردید نیندازید که یکی از این طرف بکشد و یکی از آن طرف.^۱

در مورد طلاق^۲ من بارها گفته‌ام، طلاق خلاف شرع نیست و به اصطلاح از محاسن و نکات مثبت مقررات اسلامی و قانونی ما بوده است. برای اینکه در دین مسیح طلاق نیست، در دین یهود طلاق هست منتها بعد از طلاق، شأن زن خیلی پایین می‌آید. به اصطلاح دیگر آن ارزش را برای او قائل نیستند. در اسلام طلاق هست، منتها چیزهایی هم وجود دارد که عرف مردم است. یک چیزهایی هم قانونی است. از لحاظ قانونی، در مواردی، زن هم حق طلاق دارد. مرد هم می‌تواند طلاق بدهد منتها همیشه باید آن حقوق مالی که زن دارد را ادا کند. غالباً می‌گویند با طلاق، مشکلاتی که الان گرفتارش هستید، حل می‌شود، دیگر شوهرتان را نمی‌بینید و با هم نیستید. دیگر مشکلی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۴/۹ ه. ش.

از این جهت پیدا نمی‌شود. ولی هزار مشکل دیگر ایجاد می‌شود که بدتر از این مشکلات اولیه است.

آنوقت که من و کالت می‌کردم، خیلی‌ها برای طلاق می‌آمدند به من مراجعه می‌کردند. حالا هم که خیلی‌ها می‌پرسند. این را برای آنها توضیح می‌دهم که چه مشکلاتی بعد از اخذ اجازهی طلاق، چه برای زن و چه برای مرد، پیش می‌آید و بعد هم چه مشکلات جدیدی به وجود می‌آید، آن مشکلات قدیم از بین می‌رود ولی مشکلات جدیدی به وجود می‌آید. بدتر از همه‌ی اینها این است که این مشکلات مثل گرد و غبار و دوده‌ای است که روی دل را می‌گیرد؛ یعنی در ایمان، در اعمال، در افکار اثر می‌گذارد. اینها را باید خیلی دقت کرد برای اینکه ضرر این از همه‌ی آنها بیشتر است. جنبه‌ی معنوی یک فرد و حتی یک ملت اینقدر مهم است که از جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی‌اش مهم‌تر و مؤثرتر است.^۱



خیلی اوقات زن و گاهی هر دو می‌خواهند طلاق بگیرند، اگر زن مقداری از مهریه‌اش را به شوهر خود می‌بخشد که به طلاق راضی شود، این یک قراردادی خارج از ازدواج است، مرد مهر را گرفته که مال زن است و به ازای آن، حق طلاق را که در اختیار خود مرد است، زن

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۰/۲/۲ ه. ش.

می‌خرد. به این نوع طلاق، طلاق خُلَع و مُبارات می‌گویند^۱، در اینجا بخشیدن مهر اشکالی ندارد.^۲

۱. طلاق خُلَع آن است که زن، دیگر میلی به شوهرش ندارد و مُبارات آن است که زن و شوهر یکدیگر را نمی‌خواهند. ولی در هر دو حال، زن مهر خود را به شوهرش می‌بخشد که طلاقش دهد.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۳/۳۰ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مورد استخاره، حضرت صالح علیشاه وقتی به من اجازه دادند که استخاره بکنم، این توضیحات را هم فرمودند که با عقل و استدلال اگر به نتیجه‌ای بتوانی بررسی ولو آن نتیجه مضر باشد، ضررش کمتر از این است که عقل را کنار بگذاری و استخاره کنی. باید بروی فکر کنی راه عاقلانه پیدا کنی. اگر عقلت قاصر شد و نتوانستی به نتیجه بررسی آنوقت استخاره کن. روی فرمایش ایشان، من شاید در تمام عمرم برای خودم پنج یا شش استخاره بیشتر نکردم.

منظورم این است که این قسمت تعقل را ما کم متوجه می‌شویم. می‌پرسید که آیا این کار را بکنم یا این کار را نکنم و امثال اینها. حالا یک وقتی کسی با عقل به نتیجه نرسید بیاید تقاضای استخاره کند، آن استخاره استشاره از خداوند است، اشکال ندارد. اما به‌عنوان اینکه یکی دیگر بگوید، نه این صحیح نیست.^۱

۱. برگرفته از شرح پند صالح دوره اول، تاریخ ۱۳۷۶/۱/۲۸ ه. ش.

استخاره یعنی طلب خیر، از خداوند جز خیر صادر نمی‌شود، منتها ما نمی‌فهمیم، گاهی اوقات خیلی چیزها هست که ما آن را شر حساب می‌کنیم ولی خیر است.

در این صورت اگر تفکر کنید، تعقل کنید، آنچه عقل شما به دل شما الهام می‌کند همان یک نحوه استخاره است، برای اینکه از خداوند طلب خیر کرده‌اید. همان فکری که خداوند در سر شما انداخته، همان مسیری که در تعقل و تفکر، ذهن شما طی کرده، مقدماتی چیده و نتیجه گرفته، همان مسیر را خداوند خواسته است.

من در تمام عمرم برای خودم بیشتر از پنج یا شش بار استخاره نکردم. هر بار خداوند واقعاً همان اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۱ را اجابت فرمود و من فکر درست را انجام دادم.^۲

در واقع استخاره طلب خیر از خداوند است، ولی اگر خودتان با مشورت و با توجّه به باطن خودتان تصمیمی گرفتید همانی است که خداوند به شما الهام کرده، این کار را بکنید. همان هم یک نوع استخاره است. برای اینکه اگر دلتان صاف

۱ . سوره حمد، آیه ۶: ما را به راه راست هدایت کن.
۲ . برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۷/۲۵ ه. ش.

شود، مستقیم با منبع جهان ارتباط پیدا می‌کنید و درک می‌کنید.^۱

در مسائل شریعت استخاره معنی ندارد. در مسائل طریقت هم مادامی که دسترسی هست که آدم کسب تکلیف کند، استخاره معنی ندارد. پس فقط در مسائل دنیوی استخاره می‌توان کرد. استشاره هم همینطور است. در مسأله شریعت هم استشاره معنی ندارد (تحقیق و تفحص چرا) تحقیق کند، تفحص کند. تحقیق علمی نه اینکه یک نفر که هیچ سابقه مطالعاتی در این زمینه ندارد بگوید به نظر من این رأی بهتر است؛ این تحقیق نیست. همینطور در مسائل طریقت هم استشاره معنی ندارد؛ مشورت چرا، مشورت از بزرگترها، به‌عنوان سابقه‌دارترها، برای اینکه ذهن خود آدم روشن بشود.

پس این مسأله‌ی استخاره و استشاره، تقریباً می‌شود گفت همیشه در مورد امور دنیایی است. امور دنیایی درست‌بارزترین مصداق قلمرو سوّم است که باید با تفکر و تعقل حل کرد. برای اینکه همانطوری که گفته شده و بحث شده، خداوند هر نعمتی را که داده، از آن نعمت باید استفاده کنیم. اگر استفاده نکنیم، کفران نعمت است. البتّه یک نحوه استفاده‌اش *وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ*

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۷۶/۱۲/۲۴ ه. ش.

فَحَدَّثُ^۱، است. بنابراین کسی که چشم دارد، اگر چشمش را ببخود ببندد، این چه استفاده‌ای است؟ این کفران نعمت است. چشم برای دیدن است.

همینطور تفکر و تعقل که خدا آفریده و آن را یکی از تفاوت‌ها و (به اصطلاح منطق) فصل ممیّز بین انسان و حیوان قرار داده است و آن نعمتی است، که اگر از آن استفاده نکنیم کفران نعمت است. با کفران نعمت، نعمت را از بین می‌برند. بنابراین کسی که هیچ وقت به تفکر توّسل نجوید و همیشه هر چه را که یکی به او گفت بکند یا اینکه برای همه چیز استخاره بکند، این یک نحوه‌ی کفران نعمت است. برای اینکه در همه‌ی امور دنیا باید تفکر و تعقل کند.

البته کمک‌کار این تفکر مشورت است، چون تفکر و تعقل عبارت از آن است که اطلاعاتی را که انسان دارد، اینها را پهلوی هم بگذارد و از آن یک نتیجه بگیرد. برای اینکه آن بدیهیاتی که در ذهنش هست، آن معلوماتی که دارد هر چه بیشتر باشد، که بتواند پهلوی هم بچیند که نتیجه‌ی صحیح بگیرد، باید مشورت بگیرد، پس مشورت کمک‌کار این تفکر و تعقل است. مشورت این نیست که وقتی چیزی گفتند فوری همان را آدم انجام بدهد،

۱. سوره والضحی، آیه ۱۱: و از نعمت پروردگارت سخن بگوی.

مشورت سرمایه و مایه‌ای است برای اینکه با آن اطلاعاتی که آدم پیدا کرده، کار کند.

استخاره انواع دارد، البته استخاره با قرآن و تسبیح و اینها محتاج به اجازه است ولی استخاره یعنی طلب خیر از خداوند. کسی که تفکر می‌کند و استشاره هم با اهل فن آن می‌کند، بعدش یک فکری به خاطرش می‌رسد، همان فکر را چه کسی به او داده؟ خداوند! آن هم یک نوع استخاره است. اگر واقعاً به صورت جزم به نتیجه‌ای رسید، دیگر محتاج به استخاره نیست، یعنی همان استخاره است. همان فعل و همان نیت را خداوند در دل او انداخته، بدون اینکه مسئولیت و زحمت تفکر را که خداوند به دوشش گذاشته، کنار بگذارد. خداوند به جای اینکه از طریق آیات قرآنی به او دستور بدهد، از طریق فکر خودش دستور داده است. آن فکر هم از ناحیه‌ی خداوند است، و خودش یک نحوه استخاره است. ولی برای اینکه فکر عادت به تنبلی نکند، هر چه کمتر انسان استخاره کند بهتر است. ولی مواردی هست که واقعاً آدم تردید دارد و نمی‌داند چه کند، آنوقت باید استخاره کند.^۱

از خدا بخواهد هر چه خیر اوست خودش پیش بیاورد. استخاره

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۷۹/۴/۴ ه. ش.

با قرآن البتّه این حُسن را دارد که آدم نه تنها استخاره کرده و تردید خود را کنار می‌گذارد بلکه الهام از آیه‌ی قرآن می‌گیرد. جواب قرآن بستگی به نیّت استخاره‌کننده دارد و بارها امتحان شده که جواب‌های خیلی جالبی آمده و بعدها خود شخص فهمیده که خیر او بر همین کار است. کسی که تقاضای استخاره برای خودش می‌کند البتّه متوقّع است که جواب امر خدا باشد. طلب خیر از که می‌کند؟ از خدا می‌کند. امر خدا را می‌شود تمرّد کرد؟ بنابراین اگر استخاره کرد هر چه جواب آمد باید اطاعت کند. فراوان دیده شده که بی‌توجهی کرده‌اند و حالا به هرجهت استخاره را رعایت نکردند. برای کاری بد بوده ولی آنها عمل کرده‌اند، چنان در گرفتاری افتاده‌اند که هیچ راه علاجی نداشته. یک علت اینکه برخی اشخاص زیاد استخاره می‌کنند این است که توجّه به این مسائل نمی‌کنند، آنها فرار از تفکّر و تعقل می‌کنند. تفکّر و تعقل کردن در هر امری زحمت دارد. همه‌ی زحمت‌ها که بدنی نیست. آنها چون راهی برای فرار از این زحمت می‌خواهند، استخاره می‌کنند. باید تفکّر کرد، تعقل کرد. اول هم مشورت کرد و اگر باز هم تردید باقی ماند آنوقت استخاره کنند.^۱

مسائلی هست که آدم اگر شک و تردید دارد دلایل طرفینی به

۱. برگرفته از شرح رساله شریفه *پندصالح*، تاریخ ۱۳۷۹/۵/۲۷ ه. ش.

آن کمک می‌کند، مشورت می‌کند. با چه کسی؟ با اشخاصی که وارد به آن قضیه هستند. مشورت غیر از استخاره است، ولی در نتیجه‌ی مشورت اگر تصمیمی گرفت آن تصمیم مثل استخاره است.

در مواردی که مشورتی است، باید مشورت را با اشخاص خیره کرد نه با غیره. غیر خیره آدم را گمراه می‌کند. این موارد هم از مواردی نیست که شریعتی باشد یا طریقتی که من دستور بدهم بگویم این کار را بکن یا آن کار را بکن. کسی که این توقع را دارد می‌خواهد زحمت فکر کردن را از گردنش بردارد، خودش فکر نکند، یکی دیگر به جایش فکر کند و به او بگوید این کار را بکن. این صحیح نیست. خداوند به خصوص از مؤمنین می‌خواهد که هر مؤمنی یک مرکز فهم و درک الهی باشد؛ هر مؤمنی خودش فکر کند و بتواند دنیایی را بگرداند، ان شاءالله.^۱



خیلی‌ها که استخاره می‌خواهند از تنبلی فکری آنها است. نمی‌خواهند فکر کنند که چه کار کنند؟ یک مرتبه می‌گویند هر چه خدا بگوید همان کار را می‌کنیم. البته این باید در دل ما باشد. ولی آن چه که پیش می‌آید آن را هم خدا داده است. آنچه آدم به فکرش می‌رسد آن را هم خدا داده است.^۲

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۲/۸ ه. ش.
۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۹/۲۹ ه. ش.

یک هدف استخاره این است که می‌خواهند از آینده بدانند. این البته خوب است تیمناً استخاره می‌کند. می‌خواهد منزلی بخرد استخاره می‌کند که خوب است یا نه؟ که خدا بگوید بخر یا نه. ولی گاهی چون می‌خواهد معامله بکند، می‌خواهد از آتیه خبر شود که آیا این معامله فایده دارد یا نه؟ البته هر چه خدا جواب بدهد درست است ولی بهتر این است که قرآن را وسیله‌ی کاسبی نکند. پیغمبر می‌گوید اگر من غیب می‌دانستم خیرم بیش از این بود. به قول تهرانی‌ها اگر می‌دانستیم زمین‌های اطراف بلوار کرج، متری دویست سیصد هزار تومان می‌شود آنوقتی که متری صنّار بود یعنی ده متر یک قران بود همه‌ی بیابان را می‌خریدیم!

ما چنین چیزی نمی‌خواهیم، بهتر است آنجا هم با فکر مسائل را حل کنیم. به هرجهت تا می‌توانیم به جای استخاره، استشاره و تعقل کنیم، بهتر است.^۱

برای استخاره هم البته باید به کسی مراجعه کرد، اگر خود انسان مجاز باشد خودش، وگرنه به کسی باید مراجعه کرد که احیاناً انسان احراز می‌کند که به لحاظ معنوی از ما جلوتر است و مجاز هم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، در بیدخت، فروردین ۱۳۸۱ ه. ش.

هست، چون در درویشی تمام دخالت‌ها در مسائل معنوی باید با اجازه باشد.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۱۳ ه. ش.

خواب و تعبیر آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

رؤیا و خواب دیدن، از این حیث مورد دقت قرار گرفته که ما در خواب می‌بینیم خودمان در حال انجام کاری هستیم و در بیداری هم بعضی خواب‌ها تا مدّت‌ها در یاد ما می‌ماند. یعنی همانطوری که شما به یاد می‌آورید که سه روز پیش کجا رفتید، آن خواب را هم در یاد دارید. از طرفی آن احساس هویت که الان دارید، یعنی الان می‌دانید که من خودم هستم و این «هوهو» به قول فلاسفه نیست، من خودم هستم، همین احساس را هم در خواب دارید، البته گاهی استثنا هم عارض بر خواب می‌شود، ولی معمولاً اینطور نیست. خواب، متعلق به من و جزئی از زندگی من است؛ از طرفی در خواب می‌بینیم به مکان‌هایی رفته‌ایم که اصلاً وجود خارجی ندارد، پس ما کجا بودیم؟ ظاهراً در رختخواب بودیم، اگر کمی دقت کنیم، متوجه می‌شویم که با این بدن به آنجا نرفته‌ایم، بلکه با چیز دیگری رفته‌ایم یا مثلاً کسی که در خواب به کنار دریا می‌رود تا پوستش برنزه شود، وقتی بیدار می‌شود از آن برنزه شدن هیچ اثری نیست. آن برنزه شدن کجا رفت؟ حال ممکن است به یک دوئیتی برسد؛ یعنی «من» در خواب من، غیر از این «من» است؟ در

صورتی که این همان «من» است و فقط یک «من» وجود دارد، حال این وحدت چیست؟ و آن دوئیت چیست؟ بعضی می‌گویند آن بدن فرضی، بدن هورقلیا بوده، ولی وجه مشترک این دو بدن یک روح است؛ یعنی آن روحی که به‌قولی می‌گوید: ما یکی روحیم، اندر دو بدن. کارهای خوبی که در خواب با آن بدن فرضی کردیم و کارهای بدی که در خواب انجام دادیم، هیچکدام در این بدن اثر ندارد؛ مثلاً خواب دیده ایم با کسی دعوا کرده‌ایم، دست ما درد گرفته، وقتی بیدار می‌شویم، هیچ اثری نیست؛ یا خواب دیده‌ایم که از عده‌ی زیادی از مستمندان دستگیری کرده‌ایم، بیدار می‌شویم هیچ خبری نیست، پس آن اثرها مربوط به روح است؛ یا اسم آن را هر چه می‌خواهید بگذارید مربوط به یک موجودیتی است که غیر از این بدن و وضعیت فعلی ماست. البته بعضی‌ها معتقد هستند و اصرار هم دارند بر اینکه نه‌خیر، جداگانه از این بدن نیست. همین بدن ترشحاتی می‌کند و یک احساساتی مثل خشم و غضب و مهر و... در اثر آن ایجاد می‌شود. ما می‌گوییم موجود جداگانه‌ای است، به‌هرجهت یک چیزی است غیر از این بدن، آن موجود چیست؟^۱



هر خوابی تعبیر ندارد و هر مُعبّری هم نمی‌تواند هر خوابی را

تعبیر کند. موضوع تعبیر خواب در سوره‌ی یوسف آمده است. حضرت یعقوب پیغمبر بود و به یوسف که قرار بود بعداً پیغمبر شود (البته یعقوب که می‌دانست) می‌گوید: *يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُمِثُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ*، خدا نعمت خود را بر تو تمام خواهد کرد و به تو تأویل احادیث را یاد داده. از این آیه معلوم می‌شود که تعبیر خواب از چیزهایی است که خداوند خود مستقیم یاد می‌دهد؛ یعنی به دل الهام می‌شود.

خوابی که می‌بینید، اولاً اگر خواب بشارت باشد باید شکرگزاری کنید. به شما خبر می‌دهد. اگر هم خوابی باشد که خود شما تصوّر می‌کنید که این خواب بد است، نباید به کسی بگویید و چون ممکن است آن شخص حرفی بزند و آن حرف اجرا شود. در همان داستان، دو نفری که آمدند در زندان پیش حضرت یوسف و گفتند ما خوابی دیده‌ایم برای ما تعبیر کن که یکی از آنها که خواب دیده بود، حضرت به او گفتند: گناه تو بخشیده می‌شود و برمی‌گردی به شغل قبلی خود. به دیگری گفتند تو را فردا یا پس فردا دار می‌زنند و مرغان هوا مغز تو را می‌خورند. این خیلی بعید است که مرغان هوا مغز سر کسی را بخورند، حالا چطور شده بود، نمی‌دانم. می‌گویند بعد از اینکه حضرت تعبیر خواب او را گفتند، او گفت که من اصلاً چنین خوابی ندیدم، ببخود گفتم، می‌خواستم تو را امتحان کنم. حضرت به او گفتند آنچه

من گفتم اتفاق می‌افتد چه تو خواب دیده باشی چه تو خواب ندیده باشی. یعنی گفته‌ی حضرت انجام می‌شود. قرآن هم اشاره‌ای به این موضوع دارد و از قول حضرت یوسف می‌فرماید که قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ^۱، آن مطلبی که راجع به آن از من سؤال کردید، آنچه گفتم، قضای الهی بر آن قرار گرفت؛ یعنی بنابراین خوابی هم که شما می‌بینید و یا فکر می‌کنید بد است یا تعبیر دارد به کسی نگویید. مگر اینکه خود شما از قرآن بفهمید یا به بزرگی بگویید. آنوقت این خواب‌ها بستگی به خیلی چیزها دارد. بستگی به مُعَبِّرین دارد، شخص خواب بیننده، شغل او، محل زندگی او؛ به خیلی چیزها بستگی دارد. همانطوری که در سوره‌ی یوسف آن چند نفر که مُعَبِّر دربار بودند، گفتند: خواب شما أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ^۲ است؛ یعنی به اصطلاح شلم‌شورباست و تعبیر ندارد. بعضی خواب‌ها را بعضی مُعَبِّرین نمی‌فهمند و نمی‌دانند. زیرا کسی می‌تواند مُعَبِّر صد درصد صحیح باشد که به مصداق يُعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، خداوند او را تعلیم داده باشد. خداوند چطوری او را تعلیم می‌کند؟ با الهام، با دل پاک. امروز با شروع یک علم جدیدی به اسم روانکاوی یک قدری تعبیر خواب را از نظر علمی بررسی کرده‌اند و البته از نظر علمی آنچه مربوط به این عالم است فقط می‌تواند باشد، ولی آنها تعبیر خواب معنوی را نمی‌فهمند. آنها که روانکاوی می‌کنند

۱. سوره یوسف، آیه ۴۱.

۲. سوره یوسف، آیه ۴۴: خواب‌های آشفته.

نمی‌فهمند، مگر علم تعبیر احادیث داشته باشند و علم آن را هم یاد بگیرند و هر دو باشد. در خواب‌ها به ندرت خواب عیناً واقع می‌شود و یا عیناً مورد نظر است. وحی بعضی از پیغمبران در عالم خواب است مثل حضرت ابراهیم. البته خوابی که آنها دارند غیر از خواب معمولی است. منسوب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود من که می‌خواهم چشمم خواب است ولی دلم بیدار است. این مرحله‌ی اولیه‌ی پیغمبری و وحی است. ابراهیم هم خود تشخیص می‌داد که خوابی که دیده، وحی است یا نه؟ خواب را اجرا کرد. منتها یک‌بار خوابی دید که خواب عجیب و غریبی بود زیرا به او گفتند که برو خودت تنها پسرت را که بعد از ۸۶ سال عمر، خدا به تو داده و همین یکی را هم داری بکش. هر کسی حق دارد در این مورد فکر کند، اینکه نمی‌شود. سه بار پشت سر هم همین خواب را دید. توجه کرد دید امر الهی است. بنابراین به خواب نباید آنقدر بی‌اعتنا بود. بعضی‌ها به عکس، تنها به خواب اکتفا می‌کنند. چند بار شده آمده‌اند و گفته‌اند: من خواب دیدم با من کاری دارید مرا احضار کرده‌اید، بفرمایید چه کاری دارید؟ ممکن است درست هم باشد، ولی حتماً صحیح نیست. توقع اینکه حتماً صحیح باشد نداشته باشید. اگر همیشه موقع خواب آن ادعیه و دعاهایی که دستور داریم را بخوانید دو فایده دارد، البته دعاهای دیگری هم هست که غیردرویش‌ها دارند و می‌خوانند به هر جهت آنها هم بعضی اوقات مؤثر است. اینها دو اثر دارد،

یکی مثل آنکه خود دعا است و یکی اینکه ارتباط رشته‌ی فقری‌ای که دارید را در شما بیدار می‌کند و نگه‌می‌دارد. این است که هم از جنبه‌ی روانشناسی خواب بر شما اثر می‌کند و هم از جنبه‌ی *يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ*، پس این دعاها را حتماً بخوانید.

غالب خواب‌هایی که انسان می‌بیند نشانه‌ای است. مثلاً حضرت یوسف در آن تعبیری که کرد از این خواب که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خورند یا هفت خوشه‌ی سبز که هفت خوشه‌ی خشک آنها را می‌خورند، این با توجه به اوضاع محل و زندگی مردم بود که از راه دامداری می‌گذشت یعنی یکی از دام و یکی هم از گندم. او هم این دو را خواب دید. اینها همین قدر فهمیدند که این نشانه‌ای راجع به معاش ملت است. ولی چه‌طوری است؟ نفهمیدند. چون آن ارتباط الهی را نداشتند. منتها حضرت یوسف فهمید؛ زیرا آن ارتباط را داشت و فهمید که هم معاش به زحمت خواهد افتاد و هم بعد چه باید کرد. *وَالْأَ كَرُ هَمِينَ تَعْبِيرَ رَا مِ كَفْتَنَدَ چَه بَا يَدِ مِ كَرْدَنَد؟ عَقْل و هُوشِ اِنْسَانِي اَن رَا دَرَك كَرَد* که حضرت یوسف از این حیث هم در درجه‌ی اول بود و گفت چه کار کنید. اگر خود شما به خواب توجه کردید و به دل شما برات شد که این خواب تعبیر دارد، *بَلَه اَنوَقْت بِيَايِد بگوِيِد*. ولی هر خوابی را فکر نکنید تعبیر دارد. گاهی خواب‌های خیلی بیخودی، خیلی مُفَصَّل است. کتاب‌های مُفَصَّل راجع به رویا نوشته

شده است. در خواب‌هایی که وقتی بیدار شدید دل شما تکان خورده یعنی خوابِ خیلی مشخص دیدید (مثل عکس، بعضی عکس‌ها خیلی محو است و اگر یکی دو سال بماند کمرنگ می‌شود و دور می‌اندازید و بعضی عکس‌ها خیلی مشخص است از هشتاد نود سال پیش هست و هنوز هم مشخص است) آنطور خواب‌های مشخص و خیلی مؤثر تعبیر دارد و الا خواب‌های دیگر تعبیر ندارد. خواب‌هایی که بعد فراموش می‌کنید، ولی باز اگر دلتان به اصطلاح قبلی‌ویلی رفت و ناراحت شدید که چه بود، می‌توانید فکر کنید و آن را به خاطر بیاورید، تعبیر دارد ولی اگر فراموش کردید در آن صورت آن خواب تعبیری ندارد.^۱

خداوند خواب را برای ما به‌عنوان نشانه‌ای فرستاده است بر اینکه دنیایی وجود دارد که در آن زمان و مکان وجود ندارد. مثلاً در خواب می‌بینید که در مکانی هستید و در عین حال در این مکان، مکان دیگری هم هست، یا در یک لحظه از این مکان به آن مکان می‌روید و حال آنکه در زندگی عادی چه بسا روزها بگذرانید تا به آن برسید. و همچنین در مورد زمان که مثلاً برمی‌گردید به زمان گذشته و آینده و خارج از زمان را احساس می‌کنید. آن زمان، آن دوران را، به اصطلاح آن عالم را، ما قادر نیستیم درک کنیم ولی فقط نشان داده‌اند. خالق این

دنیای بدون زمان و مکان خداوند است. بنابراین چون خلقت هر مخلوق را تصوّر کنیم، مقید به دو عنصر زمان و مکان است و خداوند از زمان و مکان بیرون است، بنابراین مخلوق نیست و به همین دلیل حتی بعضی‌ها می‌گویند که خالق بودن خداوند هم مانند خود خداوند، قدیم است ولی خود خداوند توسط پیغمبران فرموده است که من خلق می‌کنم و من اداره می‌کنم: **لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ^۱** و من خودم اینها را، مخلوق را، به سوی خود می‌برم؛ یعنی تکامل می‌دهم. بنابراین خلقت، قدیم نیست.^۲



راجع به خواب خیلی‌ها حرف زدند. هم اقتصاددان‌ها حرف زده‌اند که می‌گویند خواب آدم را بیکار می‌کند، اقتصاد صدمه می‌بیند در حالی که خواب ربطی به اقتصاد ندارد. جامعه‌شناسان البته خیلی کم، همینطور حرف زده‌اند، البته آنها به این اعتبار که جامعه‌ای در خواب است یا بیدار است. منظور شیمیدان‌ها، فیزیكدان‌ها، روانشناس‌ها همه حرف زده‌اند. بنابراین امروز که این رشته‌های مطالعاتی هر کدام یک علمی شده و مستقل است، شاید بشود گفت کسی نمی‌تواند یک تفسیر جامع و کاملی از خواب بدهد. در قرآن فقط همین قدر اشاره کرده که

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۲. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۲/۱/۷ ه. ش.

خداوند جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا، خداوند می‌گوید شکر خدایی که شب را لباس کرد برای ما و رویا را آرامش. لباس البته چیزی است که آدم را می‌پوشاند، شب را هم تشبیه به لباس کرده که کارهای مردم را می‌پوشاند وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را آرامش قرار داد. بنابراین این یک فایده‌ای است که مسلم است. یعنی وقتی قرآن یک چیزی گفت همه‌ی مسائل را نمی‌گوید برای اینکه قرآن کتاب علمی نیست. کتاب روانشناسی و... به لحاظ ارتباطی که همه‌ی این وقایع با خدا و حکمت خدا دارند از همه اسم می‌برد. خواب آرامش است، یکی از جنبه‌ی بدنی که می‌بینیم کسی خستگی بدنی پیدا می‌کند یک روز تمام کار می‌کند خسته می‌شود یا حرف می‌زند، (دوروبر انتخابات است) لابد اینهایی که خیلی حرف می‌زنند خسته می‌شوند. به هر جهت خسته می‌شود و می‌خوابد خستگی او در می‌رود هم از لحاظ بدنی و هم از لحاظ روانی و فکری گاهی از جهت روانی آدم راحت می‌شود ولی فکری نه. ولی خواب این حالت را دارد که می‌تواند هم از لحاظ روانی به انسان آرامش بدهد هم از لحاظ فکری. بنابراین هر تفسیری و تعبیری که بخواهیم از خواب بکنیم بهتر این است که در این حول و حوش باشد که آیا این تعبیر که ما می‌گوییم کمک می‌کند به اینکه وَالنَّوْمَ سُبَاتًا باشد یا نه؟ البته خیلی اوقات فکر می‌کنیم چرا اسم آن را آرامش گذاشته‌ایم؟ ولی

واقعاً آرامش می‌دهد. چند بار از خودم مثال زدَم سؤالات امتحاناتی را وقتی اهل درس و امتحان بودم، خواب دیدم. این یک آرامشی است. بالاترین آرامش برای یک محصل این است که بداند سؤالاتش چیست. حالا تا اینجا راجع به تفسیر خواب از اینجا به بعد تجربه‌ی خودم و توصیه به شماست. آدم از این استفاده کنم گفتم و فکر کردم که من تا حالا که چنین چیزی هرگز نداشتم و چنین خوابی ندیدم. یا راست است یا دروغ، اگر دروغ باشد که چرا وقتم را تلف کنم؟ اگر هم راست باشد این سؤال هم یکی از مسائلی است که خوانده‌ام و لو من اگر می‌خواهم که یک چنین حالتی داشته باشم نباید از این سوءاستفاده کنم. البته بعدها این شعر را خواندم دیدم انگار وصف‌الحال من است:

هر چه در این راه نشانت دهند

گر نستانی به از آنت دهند

سه چهار تا درس کتبی و شفاهی داشتیم به سؤالاتی که خواب دیدم تکیه نکردم ولی همه‌اش درست درآمد. این خواب آرامشی است اول که یک آرامش به من داد بعد هم که درست درآمد خوشحال شدم. چون من درسهایم خوب بودند و نیاز نداشتم. بنابراین خواب‌ها در هر مسأله‌ای هشداردهنده است و از ناراحتی‌های زیاد بعدی جلوگیری می‌کند. من شاید اگر این خواب را نمی‌دیدم آنقدر ناراحت می‌شدم که

نمی‌توانستم مسأله را جواب بدهم. تغییرات شیمیایی و فیزیکی که موجب می‌شود انسان به خواب برود یا خواب ببیند و بعد هم اثرات آن با فیزیکی‌دان‌ها و شیمی‌دان‌ها باشد، بهتر است و در کار آنها دخالت نکنیم بهتر است. البته بلد هم نیستم. از جنبه‌ی روانی چون خواب می‌خواهد آرامش بدهد، بنابراین نگرانی و استرس‌های بیداری را اگر بخواهد نشان بدهد به صورت حالا بگوییم کاریکاتور نشان می‌دهد به صورت واقعی آن نشان نمی‌دهد خواب می‌خواهد به ما آرامش دهد در حالی که در بیداری ما را ناراحت کرده است در خواب هم باز بیاید ما را ناراحت کند؟ نه! مثلاً از این نوع خواب‌ها یکی خواب‌هایی است که وضعیت بدن انسان را می‌گوید. چون بدن انسان در صورت ظاهر حواس مختلفی دارد. حواس خمسه دارد، حواس پنجگانه، ولی اضافه بر آنها هم حواسی دارد به این معنی که از وضع خود خبر دارد یعنی الان که من اینجا نشستم شما اینجا نشسته‌اید، می‌دانم چطور نشسته‌ام از این طرف زانویم یک کمی خسته است این حسّی جداگانه از حواس است یا وقتی غذا می‌خورید اگر چشم خود را هم بگذارید باز غذا را در دهان خود می‌کنید در گوش خود فرو نمی‌برید. البته گاهی بعضی خستگی‌ها آنقدر شدید می‌شود که آدم اشتباه می‌کند یا نماز می‌خوانید در نماز اگر چشم شما هم بسته باشد وقتی می‌خواهید سجده کنید سرتان را روی مهر می‌گذارید. آن کسی که بینایی ندارد مادرزادی

یا به علتی نایبناست، او هم این خاصیت را دارد پس در بدن یک حسّی خداوند آفریده که دم دست ما نیست. چشم و حسّ بینایی در چشم، بویایی در بینی و همه را می‌دانیم، دم دست ما هست و همه آزمایش روی آن انجام می‌دهیم. ولی این حس دم دست ما نیست. مگر بعضی بیماری‌های عصبی که می‌بینیم در آن خلل است، چشم بسته نمی‌تواند غذا بخورد یا چشم بسته نمی‌تواند سجده کند، هستند. ولی غیر از آن، این در دسترس ماست ولی این حس در دسترس ما نیست. در مقابل این حس را که خدا آفریده به چه درد می‌خورد برای چه آفریده؟ بینایی برای این است که من آب را ببینم و تشنه‌ام، بردارم. این حس به چه درد می‌خورد؟ نگاه کنید بشر مخلوق خداوند است، خداوند فرموده: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*، پس این بشر را که آفریده از قدرت‌های خود، همه را نه، یک نمونه‌ای باید گذاشته باشد که بشر دارد کم‌کم می‌فهمد که خداوند چنین قدرتی داده. این بشر توانست یک ماه پیما یا مریخ پیما درست کند. این رفت به مقصد خود حالا یادم نیست ماه بود؟ کجا بود؟ در آنجا خراب شد، یک پیچ آن گم شد، وقتی به اینجا خبر دادند از اینجا فهمیدند که عیب آن چیست. چه کار می‌شود کرد؟ از اینجا یکی را بفرستند آن را درست کند؟ آنقدر متخصص ما نداریم بودجه زیادی می‌خواهد، به اندازه‌ای که یکی برود و برگردد. از

همین جا آن را درست کردند. مثل اینکه ترمز ماشین شما خراب است و باید آن را به تعمیرگاه ببرید ولی از همین جا بنشینید و فکر کنید و ترمز آن را درست کنید. بعد بروید ماشین را بیاورید. چنین کاری را بشر کرده، خدا نمی‌تواند بکند؟ خدا یک گوشه را در این خلیفه‌ی خود قرار داده. بسیاری از این خواب‌ها به ما نشان می‌دهد که کجای بدن ما دردناک و مریض است. البته راه اصلاح را هم جداگانه گفته و این خواب که می‌آید یک رکنی است. مثل ستاره‌پیما که یک عضو و یک اعضای سازمان می‌فهمد و یکی هم درست می‌کند. بسیاری از خواب‌ها اینطوری است خواب‌هایی که همه‌اش جنگ و جدال و خونریزی در خواب می‌بینید. البته تلویزیون الان همه‌اش جنگ و خونریزی است آن خواب نیست، بیداری است. ولی خواب می‌بینید این خواب علامت این است که گردش خون و قلب شما خوب نیست باید بروید آزمایش کنید. خواب می‌بینید که در آب‌های خیلی شفاف می‌روید و ناراحت هم هستید می‌روید ته آب و می‌آیید بالا و یا در آب و جویی از راه‌های باریکی عبور می‌کنید این می‌گوید دستگاه هاضمه‌ی شما خراب است منتها خودت باید دستگاه هاضمه را درست بکنی. باید جنبه‌ی خلافت الهی که در انسان است درست کند. خواب به تو می‌فهماند که اینجا نقص دارد و مریض شده‌ای، در بیداری علم طب و دواها در اختیار تو قرار گرفته. همین کار را برای افکار انسان می‌کند. یک سری فکر که

راجع به فرشتگان و کروبیان خواب می بینید اینها نشان می دهد فعلاً فکر شما نقصی ندارد مواظب باشید خراب نشود. این است که قدما روی تجربه می گفتند خوابها بعد از یک هفته یا ده روز یا چهل روز ممکن است تعبیر شود اینجاست. یا خواب پیغمبران را می بینید خواب عیسی علیه السلام را می بینید این خواب به شما می گوید خیلی چسبیده ای به کار دنیا خیلی کلهات خراب است یک خرده ول کن به فکر خدا باش. این عیسی در خواب شما این است و الا الان که مسلمانید پیغمبر ما بعد از همه آمده و کامل تر از همه هست، مع ذلک اسم پیغمبران قبلی را می بریم و کمک می خواهیم برای اینکه هر کدام مظهری در فکر ما دارد. یا موسی علیه السلام را خواب می بینید. خواب می بینید موسی با عصا زد که یا الله راه بیفت چرا راه نمی روی؟ این برای این است که خیلی در کارها تنبلی می کنید اگر تنبلی کنید خود روال کار عصا را به شما خواهد زد پس اینطور بهتر است.

پس خوابها به این طریق ما را هدایت می کنند. یک نحوه خوابهایی هست که کار استخاره را می کنند، استخاره وقتی است که شما در تصمیم بین این راه و آن راه مردّد هستید هر چه فکر کردید فکرتان به جایی نمی رسد استخاره می کنید. البته استخاره لغتاً یعنی طلب خیر، افعالی که بر وزن استفعال هست به معنی طلب است طلب خیر از چه کسی می کنید؟ از خداوند، اگر مؤمن باشید از خداوند. یا مثلاً

می‌گویند در استخاره که چنین کن یا خود خداوند به فکر شما می‌اندازد چه در خواب چه در بیداری. بیداری حالا بحثش نیست. البته توجه کردید و توصیه می‌کنیم که در موقع خواب دعایی که برای خواب گفته‌اند بخوانید برای این است. برای اینکه اگر چند بار توجه کنید می‌بینید دنباله‌ی افکار خود را در خواب می‌بینید در بیداری فکر می‌کنید فلان پارک خیلی با صفا بود دیروز رفتیم و نشستیم نمی‌فهمید چه زمانی به خواب رفتید؟ دنباله‌ی همین را در خواب می‌بینید به این جهت گفته‌اند موقع خواب این دستورات را انجام دهید برای اینکه ارتباط معنوی شما با خداوند برقرار شود. این ارتباط که برقرار شد ممکن است این خواب شما را از یک نگرانی و تردید نجات بدهد، یعنی راه را نشان بدهد. مثلاً نشان بدهد که مردّد هستید که در اینجا کار بگیرید یا بروید فلان جا؟ خواب ممکن است اینطور باشد که کار گرفتید اینجا خیلی خوب بوده و بعد رها کردید رفتید آنجا خیلی بد بوده این را خواب به شما می‌گوید خواب به اصطلاح روانشناسان جهت‌یاب است. اما یکی می‌گوید آیا نمی‌شود ذهنیت‌های بیداری را به خواب هم برد؟ یا خواب‌ها و چیزهایی که در خواب هست به بیداری بیاوریم؟ در خواب اراده‌ی ما خود خواب است. اراده نمی‌توانیم بکنیم این هم که در خواب می‌گویید برویم فلان جا و... این اراده نیست، شما نیستید، روال خواب شما را برمی‌دارد و می‌برد. این است که آنچه

مشترک بین همه‌ی انسان‌هاست در خواب و بیداری هست مثلاً چه در خواب و چه در بیداری دست بگذارید روی برق، شما را برق می‌گیرد. این را هم در خواب می‌دانید و هم در بیداری می‌دانید. اگر در خواب غیر از این بود، خواب مطلب خاصی می‌خواهد بگوید. اگر دیدید در خواب دست به برق می‌زنید چیزی نمی‌شود این پیامی برای شما دارد. مثلاً پیام این است که از هیچ چیز نترس. به این صورت پیام می‌گوید ولاً بطور معمول یک چیزهایی در خواب و بیداری مشترک در هر دو تا هست ولی نمی‌شود عقل و استدلالی که در خواب داریم در بیداری داشته باشیم و بالعکس. البته خواب ممکن است ما را در یک چیزی از اشتباه درآورد. مثلاً فرض کنید در باغی درخت گردو نشانندیم خیال کنیم برای درخت گردو بهترین کود، برگ خشک درخت‌های دیگر است و همین کار را می‌کنیم. در خواب می‌بینید درخت گردو به زبان آمد و گفت این مزخرفات چیست پای من ریختید؟ می‌فهمید که یک علم لدنی در وجود شما هست که از بس کتاب‌های مختلف خواندید روی آن علم گرد و خاک گرفته، نمی‌بینید و می‌گویید این خوب است و حال آنکه آن خوب نیست. در خواب که به طبیعت نزدیک می‌شوید و برمی‌گردید، پرده را کنار می‌زند و این پیام را دارد و چیزهای دیگر که اگر یادم آمد باز می‌گویم.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۶ ه. ش.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی‌دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و هشتم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهارم و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	چهارم و دوم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	چهارم و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)	چهارم و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهارم و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهارم و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهارم و هفتم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	چهارم و هشتم

۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست‌وهفتم)	چهل‌ونهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست‌وهشتم)	پنجاهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست‌ونهم)	پنجاه‌ویکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ام)	پنجاه‌ودوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ویکم)	پنجاه‌وسوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ودوّم)	پنجاه‌وچهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وسوّم)	پنجاه‌وپنجم
۲۰۰	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوّم - عرفان در کار اداری)	پنجاه‌وششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وچهارم)	پنجاه‌وهفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وپنجم)	پنجاه‌وهشتم
۲۰۰	حقوق مالی و عشریه (قسمت دوّم)	پنجاه‌ونهم
۲۰۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوّم)	شصتم
۲۰۰	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم)	شصت‌ویکم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اوّل)	شصت‌ودوّم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوّم)	شصت‌وسوّم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوّم)	شصت‌وچهارم